

مِفْتَاحُ النَّجَاةِ

از تصنیفات شیخ الاسلام والمسلمین قدوة الأبدال
ابونصر احمد بن ابی الحسن احمد النامقی الجامی قدس سره
وفات وی در سنه ۵۳۶ هـ.

ویلیه

مکتوب نود و پنجم از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی احمد فاروقی
سرهندي متوفى سنة ۱۰۳۴ هـ.



قد اعنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

حسين حلمي بن سعيد استانبولي

يطلب من اللخبه . الحقيقه بشارع دار الشفقة بفتح ٥٧

استانبول - تركيه

١٤٠٤ هجرى ١٩٨٤ ميلادى

تنبیه

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فليمن الله الاجر الجزيل ومنه
الشكر الجليل وكذلك جميع كنى كل مسلم ما ذون بطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

(کتابخانه اسعد افندہ در نومبر ۱۷۹۸ استنبول)

مفتاح النجاة
فہرست در صفحہ ۷
۵۳۶

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين
والصالحين والسلام على سوله محمد واله وان واجبه وزيارته واتباعه
واصحابه الطيبين والطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلى عباده
الصالحين وعلى سائر المؤمنين

این کتاب را در آفریسیان سنه اثنی عشرین و خمسائة شیخ الاسلام
درة الأبرار قطب العالم شیخ الحجة علی الخلوہ الداعی الی اللہ المحترم فی سبیلہ
عالم العدل فی بلاد اللہ ابو نصر احمد بن ابی الحسن الناسفی الحامی
قرین الا برعه وزاد فی خطاؤ القدر فتوحه آثار کرد و توضیح
و مدنی حق سبحانه و تعالی پارآمد اور اتا این کتاب با تمام رسانید
در اعتقاد اهل سنت و جماعت و در مسائل محققان و اهل و غیره و زکوة
و تقوی و سیرت راه رونندگان بحق و از همه ریب و عیب و هوا و
عفت و مخالفت و طریق اهل فتنه و زینج هو بیان دور و از
جمله ضلالترا و بطلان و میل در کتابا و بیم شیخه و سلطان و تقلید
قلدان زده که از اهل معنی دوراند و هر چه این انواع است
با یکدیگر و توحید و اعتقاد درست بیان کرده نه بیک تعطل
انبار

دارد و نه رنگ ^{بها} تشبیه بلکه همه نور هدایت و معرفت دارد
 و راه شریعت و سیرت محمد علیه الصلوٰة و التحیة شرح داده که
 نه انکار حقیقت دارد و نه غبار ^{از} صورتها بلکه همه عین ^{حقیقت}
 و صفات و نجاة و سلوات است و تقریبی از مسلمانان بدین
 حدیث معنی اند و می گویند ما براه حقیقت می رویم و نجاة خویش از
 میدانند که می گویند و می کنند اما راه راست راه محمد است صلی الله
 علیه و سلم شرح شرح است و سنت است و سنت است و نجاة در آنست که
 او صحابه او بران بودند و همه نه آنست همه غایت و کمال است
 است راه سنت موسی که درند که تا هر کسی از خود چیزی ^{ساخته}
 و آن همه خطاست حق سبحانه و تعالی ما را خبر فرمود در کتاب
 عزیز خود همانکه می فرماید لقد کان لکم فی رسول الله اسوة
 حسنة لعلکم تهاجون ^{ما یست} و النورم الاخر گفت بدستی که بود
 و هست شما را در رسول هدای عز و جل ^{ما یست} ی بردن نیو که هر که
 از شما ی برد یعنی اقتدا کند رسول هدای اقتدا کردن نماید و
 هر که او بخدای عز و جل امید دارد و برتر است خیر ایمان دارد
 و هم هدای تعالی می فرماید و ما امرنا الا لیعبده الله مخلصین

له الدين ويزلفق شرح لكم من الدين ما وصي به نوحاً ويزلفق
 ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه ورسول صلى الله عليه وسلم
 من فرمايد ستفرق امتي على ثلث وسبعين فرقة كلهم في النار
 الا فرقة واحدة قيل يا رسول الله من هم قال الذين تعلم ما انا
 عليه واصحابي يا سي خبيرين باشد كه رسول صلى الله عليه وسلم گفتم
 كه زود بود كه امت من بصفه دارو سه گروه باشند و ازان قطعاً
 سه گروه بصفه دارو در امتي باشند بگيريك گروه كه خاة
 يابند گفتند يا رسول الله ان کدام گروه باشند كه از امتي در خارج
 خاة يابند گفت ان گروه كه بران باشند كه من و ازان من برانيم
 بگيرين آيترا و تكلم اين خبر بر مردمون مؤمنه و فرضايه شد باز چنين
 اين طريقي كه رسول و ازان او بران بودند تا خاة يابند اين
 بصفه دارو سه فرقت كه گفتم على ثلث وسبعين فرقة در ربعت
 و صلوات و لها و فتنه آخر زمان نيفتند و بر راه رسول صلى الله
 عليه وسلم و ازان او بروند چنانكه رسول صلى الله عليه وسلم اشارت
 كرد قال يا ابا عمير به تكلم الناس ستنى نكن لك نوراً طعماً
 يوم القيامة يفيطك به الاولون والآخرون يا سي خبيرين باشد كه

رسول صلی الله علیه وسلم را جوهره را گفتم و در مردمان راستی من
 آثار باشند نور گوید و درخشند و تابنده روز قیامت همانکه
 همه خلق اولین و آخرین تو بر او روشن برند و همه آرزو کنند که
 چنان بپرند و چون اشارت مهر صلوات الله علیه وسلم را جوهره
 را همین بود ما نیز برین اشارت بر فستیم و آنچه ما را ازین نوع هدای
 عزوجل داده بود میزدول داشتیم و نصیحت برادران خویش و از جمله
 علمای آن گاه داشتیم از بهر رو هیزرا ^{مراعات} التظیم للأمر الله و التقیة
 علی خلق الله و مهر و مکتوب صلوات الله علیه وسلم الا ان الدین الضیمة
 تا سه بار این سخن گفتم که بدستی که دین انصحت است چون رسول
 صلی الله علیه وسلم بفرماید من کتم علما عنده لجم يوم القيامة بلجام
 من النار گفتم هر که بپوشد علم را که بنزدیک وی باشد از اهل آن
 روز قیامت می آید و لگام از آتش بر سر وی کشیده پس اینجا
 واجب است بر هر که هیزی داند بگفتن آن خاصه آن علمی که امروزه
 همه بخاترا در دانستن آنست و همه لاهل کتبا در نادانستن آنست
 و این اعتقاد و این طریق سه بار در خواب بر رسول صلی الله علیه وسلم
 عرضه کرده آمد است و اگر از لفظ در بار رسول صلی الله علیه وسلم

نشنیدم در خواب که او گفت خداوندی تا خدا را مسلمانان نکرده ام
 اکنون آنه خدای عز و جل ما را هدایت و کرامت کرده بود ازین نوع نصیحت
 شما نگاه داشتیم تا روز قیامت ما را بدین نگینند و برادران و عزیزان
 ما درنگرند و در آنند پسند و نصیحت دین خویش نگاه دارند و بدان
 کار کنند تا هم ما را شک افتد و هم ایشانرا و این کتابهای
 دید که بالبراهم و مدد و توفیق حق سبحانه و تعالی تصنیف کرده ایم
 همین کتاب انسی التائبین و کتاب سراج السائرين و فتوح
 القلوب و روضه المذنبین و بحار الحقیقه و کنوز الحکمه
 شرح و بیان مشهورت مسائل تمامت در آنجا گفته آمده است
 اگر کسی را چیزی مشکل شود از آنجا معلوم کند اما چون ایزد
 سبحانه و تعالی بفضل و کرم ^{اهل بیت} خود فرزند ما خواهد بود غم الدین
 ابو بکر را لباسی توبه بپوشانید و راه درگاه خود بروک شاده گردانید
 و توفیق ^{توفیق} رفتی وی کرد تا او بمجالست پراکنندگان و اهل فساد
 بمجالست و صحبت عزیزان در نگاه و اهل صلح بدل گردانید
 و از مادر خواهست و استعدا کرد تا آنه مال و دریا بدان احتیاج
 افتد از مقتضات راه دین و حقیقت و مقتضات آن و طریقت

و اسباب دین وی هر چه بلفظ مویدتر و مختصرتر بنویسم تا بحکم کمتر باشد
 بنویسندگان و طالبان را در خواندن و نوشتن آن غنبت افزاید
 و در زبان دین و راهزنان همی بیجا گشته اند چنانکه یاد کردیم
 و میان اشخاص صافتر و در هر وقت ملاقات میر نمی گشت
 تا آنکه روش راه بود و لابد ^{طرفه جوار} مشافه گفته آمدی و نیز جماعتی
 بودند متمنیان و تائبان ما بدان ناهیت و سررهای دیگر که در راه
 اقتدا بما دارند هر کسی را خواندن و نوشتن و فهم کردن کتابهای
 دیگر جمع کرده معتر است میر نمی شد اما این کتاب را در اصول دین
 و سنت و صحابه و سیرت اولیا و سوره سجانه و تعالی و روش تائبان
 و مخلصان و زاهدان و طریق ابدالان و صدیقان و ارباب معانی
 جمع کردیم این کتاب را (مصباح الجناة) نام نهادیم از بهر آنرا که
 هر که این کتاب را بخواند و بدین تمسک کند نجاة یابد و از همه
 ظلمات روزگار ^{پل} و فتنه آخر الزمان ^{زمان} ایمن گردد و هر که این کتاب را
 معتمد و زکار خود سازد و اخصاص بین عمل کند از جمله
 ریاضهای فتنه آخر الزمان و امواج بدعت و سبیل زندیقان
 و الحاد بکفران و ازین بصفتار و در آفت هائل لعای یابد
صورت

و بدین زور و قوا این محور را باز تواند گذارست تا الله تعالی .

اما بدانید که ما این کتاب را بر درجه اختصار نرهادیم اما در معانی کامل و وافراست و مجموع این مراتب را بر هفت باب نرهادیم از هر چه ^{علم} هاست و هاست آنست که هر چه خدای عز و جل درین جهان و در آن عالم بیافرید اغلب آنست که بنای آن بر هفت زبانه است مانند بنای این کتاب بر هفت باب نرهادیم :

باب اول	در ایمان و توحید	صفحه ۱۶
باب دوم	در سنت و جماعت	صفحه ۲۲
باب سوم	در توبه	صفحه ۲۴
باب چهارم	در استقامت بر طاعت	صفحه ۶۰
باب پنجم	در مباح و محرم و کسب کما یغنی عن أهل صلاح و زهد	
باب ششم	در وعظ و تقوی و امثال این	صفحه ۷۶
باب هفتم	در قناعت و تسلیم و تفویض ^{تسلیم} و ضایعست قسام و جمع و منوع	
	در بیان راه صدیقان و ابدالان و صفت ایشان	صفحه ۹۸

و خواند این همه ابواب در باب اول مضمومت هر که در باب اول بگردد

تأیید ^{عل} ^{عل} ^{عل}
 و قدم راست نهد جمله این ابواب اورا مسلم و مسلک گردد
 اما بحقیقت می باید دانست که هر که در باب اول که توحید و ایمانست
 قدم نه است نهد بسیاری سنج بکند و هرگز بمقصود نرسد
 اکنون اصل سخن گوشه دار و نیک تأمل کن تا معلوم و مفهوم شود
 این کتاب را چرا بر هفت باب نهادیم و این هر بابی اصل است از اصول
 دین و شریعت و راه بندگی با این هفت اصل گردد و حق سبحانه و تعالی
 را اسلام و حکمت کامل قریب بود نیز دانست که بنای آن بر هفت نهاد است
 و آن هر یکی اصل است از اصول دین جمله دین و دنیا باز آن گردد
 و آن چهارده هفت است هفت هفت این جهانی و هفت هفت آن
 جهانی هر چه آن جهانی است باز آن هفت هفت گردد اما هفت اول
 هفت کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است که جمله توحید و ایمان
 از این هفت کلمه گردد دیگر هفت سبع قرآن است که امر و نهی
 و حلال و حرام و جمله بندگی با این هفت می گردد و سیم دیگر هفت
 هفت سوره فاتحه است که بنای تعبد و نماز بندگان بر آنست چنانکه
 خبر است لا صلوة الا بفاتحة الكتاب هر اسم هفت آسمان با هفت
 است که ماوی فرشتگان و بنیاد برشته است و عجایب را در آنست

پنجم هفت برهت است که در جهات انبیا و اولیا و صدیقان و بندگان است و برهت هفت است اما ای دار السلام است که همان همان هدایت عزوجل ششم هفت روزی است که های دشمنان هدایت عزوجل بعباد باوردان هفتم هفت اولیای هدایت عزوجل که او تاد ایضا است که فدای تعالی این جهان و آن جهان از بهر ایشان آفریده است تا یکی از ایشان می باشد بر روی زمین فدای تعالی همه را بطفیل ایشان می دارد اگر همه کافر و مشرک گردند تا از آن هفت یکی می ماند هوای تعالی همه را برکت ایشان روزی می دهد و بهر آنرا همچنان برهای می دارد چون از ایشان هیچ کس نماند و برکت ایشان از روی زمین منقطع گردد یک ساعت نوزمانندند هفتاد و این هفت فلك دوار را و سیصد و شصت کوه مجاور را همه برهم کوبد و برهم زند و زیر و زبر گردانند در کتاب عزیز و کلوم مجیدی فرماید از انزلت الارض زلزلهها الی آخره و امیم بین هفت هفت که مدار دنیا همیشه خلو بر آنست اول دریا هفت است که اصل همه آبها در آنست دیگر این هفت ستاره سیاره است که بر فلك می گردد و عدد ماه سال و خشکی و تر و تنگی و فراخی از آن بر فی ریشان است هفتم هفت اقلیم را

بیافزید و مسکن با نون گردانید و کوه و بیابان و دد و ستن ^{صخره} و ^{صخره} و ^{صخره} و ^{صخره} و ^{صخره}
 در روی بنبراد و عبر نگاه خلوه کرد چهارم هفت زمین بسط را
 بسترانید و هفتین عجایب در روی بیافزید از امالین و معادن و زر و
 سیم و آهن و مس و هوا هرهای هرگونه و آب برای هر طعم و
 فالهای هر یک پنجم این هفت همچون مثل آنست که درین هفت اولم
 گردانند منفعت آن ابرها به بنندگان می رسانند و درها نراندان زنده
 می دارند ششم این هفت اندام آدمی است که فرزندان آدم را
 ز جمله اجناس و حیوانات برگزید چنانکه فرماید ولقد خلقنا
 فدا دم و حملنا هم و برای دیگری فرماید لقد خلقنا الانسان فی
 احسن تقویم و برای دیگری فرماید و صورکم فاحسن صورکم این
 دی را که بدین هفت انتم راست عزیز کرد و بیاراست و گفت
 تبارک الله احسن الخالقین هفتم این هفت رزق را بیافزید
 این لفظه را سرایه روزگار او گردانید قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم خلقتكم من سبع و رزقتكم من سبع فاسجدوا لله على
 سبع بیافزید شمارا از هفت چنانکه فرماید ولقد خلقنا
 الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار ما بینهم

خلقنا الطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه .. الى اخر آيه

رايه از صفت روزی دهد فليظن الانسان الى طعامه انا صبينا لما
صبا تا آنجا که می گوید متاعا لكم وللانعام هم پس گفتای فرزندان
آدم بین نعمت ما را شکر کنید و در اصل و پایه ان خویش نگریید و در
آفرینش من نگریید و روزی دادن من را و بین هفت اندام است
و کعبه و درین هفت سبب روز هفت من جای آید تا هفتا نه من
نیده خداوند من شما نیز نیک بنده باشد مرا و اگر تن و طاقت آن
ندارید که طاعت و هفت من جای آید هفتا نه ای باید باری توحید پاک
بیارید و اعتقاد دست دارید تا این همه نعمت های دین و دنیا بر شما نگاه
دارم و زوال نیارم بلکه زیادت گردانم چون گفتم که هر که این کتاب
بر خواند و بین استغفار گیرد از جمله متعلمان و طلبه علم گردد
زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم همین میفرماید لاخیر فی من کان من
امتی لیس بعالم ولا متعلم و اگر کسی این کتاب را تعین دهد
در زمره علماء و اقرها داخل گردد هفتا نه که رسول صلی الله علیه و سلم
می فرماید من حفظ علی امتی اربعین هدیناً ینتفعون به بعنه الله
یوم القیامة فقیراً عالماً فاسی خمین با شکره رسول صلی الله علیه و سلم

علیه وسلم فرماید کسی که او نگاه دارد بر امت من هر چه از آن من
 تا بدان نفع گیرند خدای تعالی روز قیامت او را در زمره علمای و فقهای
 برانگیزاند و حم رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید که طلب العلم فریضه
 علی کل مسلم و مسلمة الا ان طالب العلم یبسط له الملائكة
 اجنحتهم ارضاً بما یضع و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا
 ان طالب العلم استغفر له حیث کان البحر و طیور السموی
 و نزلت من اراد الله به خیراً یفقره فی الدین حیون رسول
 صلی الله علیه وسلم فرماید هر که خدای عزوجل بدو خیری خواهد آورد
 در دین فقیه گرداند و حم رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید خیر نیست
 درسی که نه عالم باشد و نه متعلم و نزلت حرکت هر چه در
 امت من آموزد و برایشان نگاه دارد از جمله علمای و فقهای باشد
 چون مروه صلوات الله علیه همین فتواداد که جستن علم بر همه
 فریضه است ما درین کتاب از صحاح اشارت زیادت از هر چه
 حدیث لغین بگردیم تا هر که این کتاب را بر خواند ثواب معلمان و
 طلبه علم بیارد و اگر کسی آموزد ثواب معلمان بیاید و اگر بدین
 کار کند از جمله صدیقان و ابدالان گردد انشا الله عزوجل

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعد عالماً او متعلماً او مستقماً او
 حياً لهم ولا تترك الخاسر فتركك يا سي خبيرين بانسكاه رسول صلى الله
 عليه وسلم او فرمايد كه چون باعداد گاه بر خيزي عالم باشيد يا معلم باشيد
 واگر نه مستمع باشيد سخن علماء را واگر نه دستار ايشان باشيد زيارت
 ازان همچين نباشيد كه از هلاك لشكران باشيد يعنى متكر ايشان نباشيد
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جاهد الموت وكسرت طلب العلم
 حتى يحيى به الاسلام والسنة بينه وبين الانبياء درجة في الجنة
 يا سي خبيرين بانسكاه رسول كفت صلى الله عليه وسلم حركة ملك بيد
 آيد واور در طلب علم باشد تا اسلام را بدان زندگى باشد بيان وى
 و پيامبران يك درجه باشد در بهشت وقال النبي صلى الله عليه وسلم
 من خرج من بيته يلتمس اباً من العلم ينقع به قلبه ازيغته
 غيره كتب الله له كل خطوة عبادة الف سنة يصيامها وقيامها
 وخصته ملكة باجنحتها ورضي عليه طير السماء وحياتان البحر
 ودر باب البر و نزله الله بمنزلة سبعين صديقاً وكان خيراً له
 ان لو كانت الدنيا كلها له فجعلها في الاخرة يا سي خبيرين بانسكاه
 كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمايد كه حركة از خانه بيرون آيد

بجتن يك كلمه يا بين مسأله از علم تا بيا موزد و تا سودمند گردد
 و لا اربدان و تا بدنگری در آموزد بنویسد خدای عزوجل او را هر قدری بخواهد
 هزار ساله که روز روزه دارد و شب نماز کند و باز گسترانند فرزندان
 پرتهار تا اربدان می رود و درود می دهند بروی مرغان هوا و
 ماهیان دریا و هندگان زمین و فرود آرد خدای عزوجل او را بمنزله
 هفتاد صدیق و آن يك مسأله او را از علم بهتر از آنکه همه
 دنیا آن وی بودی و وی از او هر خدای عزوجل بخار آن جهان فرج
 کردی.

اکنون آمیسم با سر سخن و برتر از این ابواب تا اگر کسی خواهد که سخن
 این نوع که یاد کردیم بنمورد جمله کتاب را باز نباید هست و در
 خوانندگان و نگارندگان آسان باشد و همیشه داریم که هر که بخواهد
 ما را بدعی خیر یا در دارد که تصور از جمع کردن این کتاب دعای
 مسلمانان است تا باشد که در دست هوا و بدعت نمانده باشد از آن
 دعای یابد و دعای خیر در کار این گنا هکار کند تا هوای تعالی برود
 و بر پا رحمت کند انشاء الله تعالی .
 باب اول در شناختن ایزد سبحانه و تعالی و بیان کردن توهمیه

باب دوم اندر بیان کردن سنت و جماعت و طریق آن از هر نوع که هست
 باب سوم اندر بیان کردن توبه و طریق تابان ^{زود} و روش ^{نشد} و سبب ^{نشد} و سبب ^{نشد} ایشان
 باب چهارم اندر بیان کردن آرزوی و نگاه داشتن زینات و استقامت بدان
 باب پنجم اندر بیان کردن مباح بخت و کسب کار اعلیٰ صلاح و عهد و تقوی
 باب ششم اندر بیان کردن صناعت و تسلیم ضایقست ^{فاسم} جمع و منع آن
 باب هفتم اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ایشان ^{حقیقت}
 اول شرط و نصیحت ما بر برادران ما را آنست که هر که این کتاب را
 خواهد نگریست چنان باید که مذهب گری و خصومت گری و هر چه
 بین انواع باز گردد همه ^{مذاهب} بایستد و بتأمل تمام درین کتاب نظر کند
 اگر چیزی یابد بیرون شریف و سیرت و سنت راه پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم و آن صحابه و وی صلی الله عنهم که نه باخبار مسند و آیات
 قرآن و بعقل و معرفت مقیدست ^{انکه} چون با خبر شد اگر چیزی
 باشد نه راست اگر مذهب گری خواهد وی کند ما این کتاب را
 بر مذهب صحیح کس ساخته ایم ^{الار} بر مذهب سنت و سیرت سید ولد
 آدم کردیم صلی الله علیه و سلم و آن یاران وی و خوانان الله علیهم
 اجمعین هر که درین خلاف کند ایشانرا خلاف کرده باشد و ضلال

و مبتدع باشد و عواد و گمراه نامعلوم باشد و بالله العوذ والتوفیق

باب اول

در بیان کردن توحید و ایمان و معرفت حق سبحانه و تعالی .

شیخ الاسلام قدوة الأبدال مقبول العالم صیحة الله على الخلق بوزن
احمد ابن ابی الحس النعمانی الجامی قدس الله روحه العزيز می گوید

که توحید گفتن از ایمان جداست توحید گفتن بتقلید میتوان

گفت و ایمان بگفتار از علم میتوان آموخت اما شناخت همه سبحانه و

تعالی نبر بهد این همه سبحانه و تعالی راستی نیاید که را نور هدایت و چراغ

معرفت دل او را روشن گردانید و در اجوه شنا سا کردند چنانکه در

کتاب عزیز خودی فرماید افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور

من ربه وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا رهل النور الصدر انشرح

وانفتح قيل لعل كذلك من علمه يعرف بها قال التجاني عن

دار الضرور والایابة الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل النزول

پاسی این آیت همین باشد که حق سبحانه و تعالی می گوید افمن شرح الله

صدره للاسلام فهو على نور من ربه گفت هر که خدای عزوجل دل او را

شرح کرد چنانکه در باب سید علیه الصلوة والرحمة می فرماید الم شرح

تجانی = اعراض ، تباعد

لك صدرك ای نه ما باز کشادیم دل ترا یا محمد اگر نه تو همه دانستی که
 ایمان و توحید و کتاب و شریعت همه باشد همچنین هرگز دل با بلاسی
 بی نیازی شرح کردند و از مایه ^{ماده} لطیفی غذا دادند و از فضل ازلی
 پرورش یافته اسبق او بنور و هدایت همه آراشته است چون
 آن نور در دل بنده آید آن دل فراخ گردد شرح و بسط در او
 پیدا آید که هر چه مخلوقات در و ناخیز گردد و خداوند آن
 دل بدان نور ^{عارف} شناسا و عارف گردد قیل هل علمت كذلك
 گفت نشان آنکس آن بود که این سرای غرور را دشمن دارد و
 نامروری اصل انظار و باز گردد بدان سرای شادی و جاوید و پیشی
 از آمدن مرگ او را ساخته باشد و هر که بخدای شناسا و عارف گشت
 آن او ای نباشد و این نیز بفضل و کرم او نتوان یافت چنانکه می گوید
 ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء وهای دیگر می فرماید یفضل من یشاء ویرهدی
 من یشاء وهای دیگر می فرماید من یرهدی الله فلا یضل له و من یفضل
 فلا یهدی له و قال النبی صلی الله علیه وسلم بعثت داعیاً و
 نریناً و یسوا الیه من الارض لئلا شیء یل الله یفضل من یشاء ویرهدی من یشاء
 نهافت خدای عزوجل آن بود که از سر این هدایت بر خیزد و این

به تعلیم صحیح تعلم راست نیاید مگر بدون ولهدایت خدای عزوجل را حرکت تعلیم
 علم شناسد حرکت از ایمان و بی شناخت نیاید و ایمان تقلید حرکت
 از کمال های نباشد زیرا که یا معلم گوید یا معلم بکند که چنین است یا هفت
 است این معلم نتواند گفتن که آری چنین است و هر چه گفت است
 از دیگری نشان است و هر چه نشان است شرکت نه توحید
 اما روا باشد که کسی لفظ توحید و ایمان بر کسی نرم کند و او را بیاموزد
 و آنکس آن قول صحیحی نگوید بلکه از وی شنید می گوید حرکت او را از توحید
 صحیح خبر نباشد و لفظ نیز همچون آموختن توحید است اما بحقیقت
 باید دانست که ایمان بی هدایت خدای تعالی بنده را همچون ایمان
 نماند اما اگر هدایت باشد و تعلیم معلم با آن است ^{مراعات} آموختن
 آموختن سود دارد دیگر از ^{کمالاً} سر برداشت و ناشناختن
 رین سخن بگوید که این را شایسته است اما هر چند و اصل ^{فیت}
 را این مقدار بسند است اما بدانکه در توحید و ایمان و معرفت سخنهای
 بسیار است اگر با خبرای آن بیرون شویم از امتزها نباشد اما در اصل
 باید دانست که شناخت خود سمانه و تقالی بنور هدایت است
 و آن هدایت بسبب بند نیست بلکه شرح دلست و عطای خدای

عزوجل و عمر زنده بشکران رسد ایمان اصلی و معرفت عطاى خداى عز و
 جل مى دان اما مقدمات آن نباید و زود پدید تا معرفت روی بخونمايد
 اگر هست و اگر نیست آنچه بر تو است بگفته باشی و مقدمات معرفت
 بدانکه همیشه متابعت عقل و ظواهر است بدلیل تعدد این معرفت
 پس آنچه همین این شرط صحیح افتاد تو بر سر کوی معرفت آمدی اگر اینها
 بتعلم معلم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان همین تکرار
 مى باید کرد و لفظ توحید همین مى باید گفت و ترتیب آن همین است
 و باشد که این را و مانند این را بتعلم حاجت افتد و بتعلم نیز و باشد
 و رسول صلی الله علیه و سلم مى گوید **بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ شَهَادَاتٍ**
أَنَّ لِلَّهِ الْإِلَهَ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ
أَتَى الزَّكَاةَ وَ صَوَّمَ رَحْمَانَ وَ حَجَّ الْبَيْتَ وَ أَيْنَ نَزَّحَ رَأَى بِتَعْلِيمِ
 حاجت است اما خداى شناختن ازین دو راست و این با شناختن
 صحیح مناسبت ندارد و نه این چیزهای دیگر که گفته آمده است
 خدا را هر چه هدایت خداى شکران شناخت
 و توحید گفتن از توحید دانستن جداست و ایمان گفتن از ایمان
 دانستن جداست و پس از شناختن ایزد سبحانه و تعالی اصل همه

کاملاً توهید است و ایمان با اهل بیت و اعتقاد درست زیرا که اگر کسی
 چند سال عبارت کند که توهید نه راست گوید و ایمان نه با اهل بیت دارد
 در اعتقاد درست نباشد همه روزگار وی ضایع باشد چنانچه شیعی
 که شناخت حیرت توید و ایمان نیز بشود تا بدانی اما بد آنکه
 اصل توهید و ایمان آنست که :

اقرار دهی که خدای عز و جل هست و یکی است و بی چون و بیگونه که هیچ
 چیز بود نماید و او برای تمام همیشه بود و همیشه باشد و از همه
 چیزهای بی نیاز و همه چیزها بر او نیازمند ^{تحتاج} توانای بر کمال پادشاهی
 زوال قدوس ^{تقدس} و غیب و بی مثال و اهدی ^{شرف} و بی نیاز غنی ^{شرف} و بی
 وی نیاز ^{تعالیه} بیماری ^{تعالیه} قهر و بی نقصان قهراری ^{تعالیه} بحر و بی انبوهان زنده
 بی کالبد ^{راه و بیرون} و بی جان ^{تعالیه} صانع ^{تعالیه} و بی ارکان ^{تعالیه} خالق ^{تعالیه} بی آلت
 و بی قدرت از قی ^{تعالیه} و بی خل ^{تعالیه} و بی رتبت ^{درجه} سلطان ^{تعالیه} بی ندیم ^{تعالیه} و بی وزیر
 ملک ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه} کریم ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه}
 و بی ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه} و بی ^{تعالیه}
 همه خلق را بدو ^{تعالیه} و آرام ^{تعالیه} و او از همه ^{تعالیه} بی نیاز ^{تعالیه} هر چه از خرم تو
 آید که پادشاه ^{تعالیه} تو چنانست ^{تعالیه} چنانست ^{تعالیه} بلکه ^{تعالیه} آنزید ^{تعالیه} کار آنست

نعمه و صفات و صفایان و همه مع مداهان و همه توحید موقمان در کمال جلال
 او تا بهیز ^{اعتنا} بجاند گفتنی ویرا از گفتنی باز ندارد و شنیدنی او را از شنیدنی باز
 ندارد و دیدنی ویرا از دیدنی باز ندارد خلق را بیافرید نه از بهر آنکه ویرا
 مخلوقها مبتد بود و لکن از بهر اظهار قدرت را همه را روزی می دهد
 نه از بهر عبادت ایشان لکن از برای اظهار نعمت را در همه اسما و صفات
 هودی شبه و مانند پس کلمه شنی و هو السمع البصیر
 دیگر همینانکه بخدای عز و جل اقرار داری بجمله سولان و پیغمبران اقرار
 دهی که ایشان همه بودند در استگویی اول ایشان آدم بود و آخر ایشان
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اوفاضترین همه پیغامبران بود و
 پیغامبری بدو ^{تمام} برگردد و ما استی دیگر پیغامبران بقول وی دانستیم
 که چنین کتاب چون قرآن بر خلق پیور و از دشمنان خویش در خواست که
 مانند این سورتی یاده آیت بیارید و ایشان همه دشمن وی بودند و
 سورتی بودند بر قرآن کردن وی و خون و فوا ^{مالله} خویشی بدگ می کردند
 بر عداوت وی اگر می توانستندی مانند این قرآن بیاوردندی تا ویرا ^{عز و جل}
 کردندی چون بیاوردندی نتوانستندی ^{دشمن} شکرد این قرآن معجزه
 بود محمد ^{صلی الله علیه و سلم} روحی هدای بود عز و جل

و معلوم باشد که همه کتاب برای هدای عمر و اهل عهد بوده است چون توریة و
 انجیل و زبور و دیگر صحف پیغمبران علیهم السلام زیرا که قرآن گواهی
 و دهنده بر صدق دیگر کتاب برای چنانکه گفتم و مصدقاً الذی بین یدیه
 و مانند این در قرآن بسیار است و نیز درست شده باشد که فرشتگان
 هدای عمر و اهل عهد باشند و ایسان بندگان و فرمان بران و پند فرزندان و
 رهبران وی نیند و نیز درست شده باشد که قیامت و حساب و ترازو و
 ثواب و عقاب و قصاص میان ظالم و مظلومان همه حق است زیرا که
 قرآن مجید گواهی می دهد بر صدق این همه چنانکه در کتاب عمر ز شود
 و گوید و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و اللتاب
 و البین . اینست شرط ایمان محمل که گفته اند هر چند که جمله را
 تفصیلات بسیار است و یاد کردن آن جمله درین کتاب ممکن نه گردد که مفلح
 گردد اما قول بنده که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله عبارت
 است از جمله که یاد کرده اند و هر که یکی را ازین انکار کند قول لا اله
 الا الله محمد رسول الله را انکار کرده باشد و یا از عهد مسلمانان بیرون
 زوده باشد تا داند و بالله التوفیق و العصمة .

اندر بیان کردن سنت و جماعت و شناختن آن

شیخ الاسلام قدوة الابرار مقبول العالم ^{رحمته} الهی الخلیفۃ الموعود احمد بن
 ابی الحسن النعمانی الجامی قدس الله روحه العزیز فرماید که شرایط سنت
 و جماعت را مابین بسیار است و دانستن آن فریضه است همچنانکه
 دانستن نماز و روزه و حج و زکوة این همه چنان فریضه است بلکه
 اگر در نماز و روزه و فریضه ای دیگر خلیفای افتد که نه بعد از او معفو
 عنه بود اما اگر در سنت و جماعت خلیفای افتد مرد مبتدع گردد و مبتدع
 را خدای عزوجل نیاورد و عذاب مبتدع الحکم واجب باشد
 و از بدعت هذر باید کرد چنانکه بتوانی در سنت و جماعت غیبت
 باید نمود چنانکه بتوانی و ازین اخبار اسناد بیفکنم تا مقول نگردد
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **حرم الله خلیفائی قبل یا رسول الله**
ومن خلفاؤک قال الذین کیون سنتی و یعملونها عباد الله
یا سید المرسلین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید رحمت
خدای بر خلیفتان من باد گفتند یا رسول الله خلیفتان تو که اند
گفت آنکس آن که زنده می دارند سنت مرا و در بندگان خدای عزوجل
می آموزند و حرم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابا هریره علم الناس

ستی تکلن لک نوراً طعاً یوم القیامة یفبطک الالولون والافرون
 پاری خبر هین باند که رسول صلی الله علیه وسلم فرماید ای بوخزیره پیامور
 مردمان سنت من تا ترا باشد روز قیامت نوری درخشان و تابنده چنانکه
 نطق اولین و آخرین همه بتو آرزو برزند و خوار شوند له چون توب باشند
 رسول صلی الله علیه وسلم فرماید امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا
 لا اله الا الله فاذا قالوها غصموا منی و ما تحم و امورهم الا حقها
 یا برهم علی الله (پاری خبر هین باند که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید
 بودند مرا که هر بار کن با مردمان تا آنگاه که بگویند لا اله الا الله محمد
 رسول الله چون این قول بگویند خون و مال ایشان در بید آمد از من
 همان ایشان بر هدایت عزوجل که اسرار بندهگان بدانند هم قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم شفاعتی لمن شهد ان لا اله الا الله ثم صایق
 انه قلبه و قلبه لانه پاری خبر هین باند که رسول
 صلی الله علیه وسلم میفرماید که شفاعت من مرا کافی است که
 شهادت بگویند با اخلاص دل و زبان ایشان بادل است باشد
 دل با زبان است ازین اخبار بسیار است در باب سنت و جماعت
 خبر بدان مستغول شویم در از گرد و هر که بخدای و رسول ایمان دارد

(۱) در مدارج النبوه ص ۴۶ عبدالحق دهلوی میگوید

وَأَنَّكَ دَرَيْضِيٌّ أُنَادِيكَ آمِدَةً هَتِي يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 الْتَفَاتُ بِزَوَارِكٍ وَأَعْظَمَ كَرَمَهُ أَنْدُ وَيَا ابْنَ لَعْنَتِ عَلَمٍ شَرِهَ اسْتَدْرِكُكُمْ
 اسْلَامَ هِنَا نَكَلَهُ فِي بَرَسِنْدِ ۹۵ مَخْرَافِي كَوِيهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَيَا الْمَلِيحَ
 ذَلِكَ الْكِتَابُ مَخْرَافِي بَرِيلِي أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ هَتِي بِشَهَادَةٍ
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيُؤْمِنُونَ بِي وَبِمَا بَعَثْتُ بِهِ وَإِنِّي سَتِي ظَاهِرٌ
 مَكْتُوبٌ بِبِنَاءِ وَكَلِمِ هَلْ لَيْتُكَ أَنْ تَطَوَّبَاتِ أَمَامَ رَبِّي تَدَسُّرَةً
 هَوَابِ : كَرِيمُونَ دَلُّوهُ رَاقِينَ دَلَّاسَاتُ حَرَمِيذِرَاءُ تَقْدِيرِي نَيْتِ
 لَيْكِنَ سَفَرَعِ اسْتَبْرَانَ تَقِينِ بَعْدَ زَهْوَلِ تَقِينِ دَلْمَا
 اَزْدِ وَهَالَتَا فُلُو نَبُودِ تَسْلِمِ وَانْقِيَادِ بُوْرُ مَبُومِنِ بِهِ يَا حُجُودُوا نَا رِبْدَانَ
 دَعْلَامَتِ تَسْلِمِ وَانْقِيَادِ رَضَايَ قَلْبِي اسْتَبْصَدَقْتُهُ بِهِ وَانْشَرَحِ صَدْرِي
 بَدَانَ دَعْلَامَتِ حُجُودُوا نَا كَرَاهَتِ قَلْبِي اسْتَبْصَدَقْتُهُ بِهِ وَتَنَاقِي
 سِنِهَاتِ بَدَانَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ
 صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرِيصًا
 كَأَنَّمَا يَصْقَعُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّهْبِي عَالِي الَّذِينَ
 لَا يُؤْمِنُونَ وَهَوَلِ تَسْلِمِ وَانْقِيَادِ مَوْقِلِ رَابُومِنِ بِهِ بَعْدَ زَهْوَلِ تَقْدِيرِ
 وَتَقِينِ بَدَانَ عَمَضِ مَوْصَلَتِ الرَّأْيِ اسْتَبْصَدَقْتُهُ بِهِ وَصَرَفِ كَرَمِ نَامَتَا هَتِي أَوْسَتَا

فاقد یادکردیم تمام است مردشون سنّارا و اگر بدین ایمان
 دارد او را با سنت و جماعت چه کار است ایمان از سر باید گرفت
 مابعدی که ما سنّت و جماعت بسیار است و تفصیلات دراز
 ما اسل و قاعده آن باده سؤاله گردد و ازین ده سؤاله
 ابره نیتا لایب باید دانست چنانکه خبر بدان نا طقت
 قال ابو الحسن بن علی بن محمد القمّی قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بلخی
 عن عبد الحمید بن عبد العزیز عن ابيه عن نافع عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان على السنة والجماعة
 كتب الله له بكل يوم ثواب الف ثمن من الأسياد وبنى الله له
 كل يوم مدينة في الجنة وكتب الله له بكل ثمن يرفعها و
 ضمها عشر سنات من صلتى في الجماعة كتب الله له بكل
 مرة أجر شهيد قالوا يا رسول الله متى تعلم الرجل انه
 السنة والجماعة قال اذا عرف من نفسه عشر فضال
 له لا يترك الجماعة ولا يسيب اصحاب ولا يخرج عن على
 هذه الامة بالسيف ولا يذب بالقد و لا يشك في الايمان
 و لا يخاف في دين الله ولا يبع الصلوة على من مات من

أهل القبلة ولا يكفوا أحد من أهل التوحيد بالذنب وإن علموا
الكبائر ولا ترك المسح على الخفين في السفر والحضر ولا ترك
الجماعة خلف كل إمام بزاز فإخباره عن ترك هذه الخصال
خضلة واحدة فقد ترك السنة والجماعة

یا سی خیرین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید هر که در
سنت و جماعت باشد بوییدار اخذای عزوجل به روزی توان
نفتار پیغامبر از پیغامبران خدای عزوجل و بنا کند اورا خدای عزوجل
به روزی شادمان در بهشت و بویید اورا هر قسمی که بر دارد
و بفرماید ده نیکی و هر که نماز کند در جماعت مسلمانان شهر کعبتی
بویید اورا خدای تعالی ثواب شهیدی گفتند یا رسول الله مرد
کی بداند که او برست و جماعت است گفت چون گن فویسی ده
ذلت یا بدوستی و جماعت اول آنکه دست از جماعت بردارد
دویم آنکه اصحاب مراید نگوید سیم آنکه بر أهل قبله بشمیرد
بیرون نیاید چهارم آنکه قضا و قدر را بدروغ ندارد
پنجم آنکه در دین خدای شریعتی نکند و ششم آنکه انرا ایمان
خویش شک نباشد هفتم آنکه هر که از أهل قبله که بیورد

بروی نماز کردن روا دارد ^{چون} کسی را از اهل توحید
 بگناه کافر خواند اگر چه گناه کبیره باشد نه هم آنکه مسح بر سوزن کشیدن
 دست ندارد در سفر و حضر و هم آنکه نماز از بی تقوه مسلمانان روا
 دارد اگر نیک باشد و اگر به حرکت یکی از این ^{فصلت} یا که یاد کردیم
 دست باز دارد دست از سنت و جماعت باز داشته ^{دل} باشد این دو
 فصلت که بنیاد سنت و جماعت است اینست

بقول راویان معتقد از قول رسول صلی الله علیه و سلم ^{تورا} و ^{خفلا} دیگر
 آنچه ائمه دین و اهل سنت و جماعت بر آنند و پسندیده اند و از
 سلف ما رسیده است این ده قاعده است که یاد خواهم کرد هیچ کس را
 از اهل سنت و جماعت با تو انکار نباشد :

اول قاعده آنست که اقرار دهی که هر کس از بنندگان هدای از خود
 وزن و از نیک دید که او بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله
 و مؤمن است شاید که زن سوننه بدور لغی و از روی زن خواهی
 و میراث سونمان یابد و مؤمنان از روی میراث یابند و احکام سونمان
 بروی برانند و بر چهاره وی نماز کنند و ویرا در گورستان مؤمنان
 دفن کنند اگر این قول از دل گفته باشد و بدین باهدای رسد

جای وی برشته است و اگر نه از دل گفته باشد منافق باشد بظاهر
 احکام مؤمنان بر وی میرسانند از بهر قول شهادت را اما اگر بدان نفاق
 باشد ای رسیدهای او درك اسفل باشد چنانکه می گوید
 ان المنافقين فی الدرك الا^{طبقه} اسفل من النار ما را در ستوری نیست که
 از هر که این قول بشنوم ^{ظین} در برابر حق ^{خوبست} یا تعصبی نامؤمن خوانیم چنانکه
 هدای عز و جل گفت ولاتقولوا لمن اتقى الله لم يست مؤمناً
 چنان باید که جمله گویندگان لا اله الا الله محمد رسول الله را مؤمن
 گوی و مؤمن خوانی و مؤمن دانی و بگناه کبیره رقم کفر و نفاق
 بر ایشان نگفتی و شك در ایمان خویشی و ایمان ایشان نیاری زیرا که
 هدای عز و جل کتا هکار را مؤمن خواند چنانکه هدای تعالی گفت
 وتوبوا الى الله جميعاً ایها المؤمنون و معلوم باشد عاصی را
 توبه می فرماید و شاید خدا پرا عز و جل خلاف کردن و دران
 شك و دران رد و نشاید قول مؤمنان و گواهی ایشان رد کردن
 و ایشان را دروغ زن داشتن زیرا که هر مؤمنی که او از قول کبری
 یا جهرودی یا ترسای یا از جمله اهل ضلال و کفر و شك این قول
 و شهادت بشنود و بران گواهی دهد که این قول از وی در وجود

عمله قضاء اسلام در اسلام آن بیگانه برای قول حکم کنند پس هیچ
 حال نشاید گویند و این قول را ناموس خواندن چنانکه رسول صلی الله
 علیه و سلم می فرماید اُمرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله
 محمد رسول الله فاذا قالوها عقموني وما رحم و امرهم الا بحقها
 بهار هم علی الله

قاعده دوم آنست که همه چیزها را جمع داری در قضا و وصیت از د
 سبحانه و تعالی هم خبر و هم شر و هم نفع و هم ضرر ای خبر است با هر
 رضا و محبت اوست بدان ثواب دهد و آنچه شتر است بشری اوست
 بدان لعاب کند برضا و محبت اوست تا سنها لازم نیاید اما جمله

بِقضا و وصیت اوست تا قهر و عجز لازم نیاید

قاعده سیم آنست که جمله یاران رسول را صلی الله علیه و سلم جمع صدای
 در دوستی و نگو خواستن و نیک گفتن و هیچ کس را از ایشان
 بقلیل و کثیر بدنگوی و بد نه اندیشی و روا نداری که کسی دیگر
 گوید مینا نکه هوه تعالی گفتم و الذین باؤا من بعدهم بقولهم ربنا
 اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا
 للذین آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم خدای عز و جل ما را بستود که ایشان را

بگویم و ایشان دعا و ثنا گویم پس شاید ایشان را بد گفتن از جمله
 ایشان ابو بکر صدیق را رضی الله عنه فاضلتر گویم پس عمر را پس عثمان را
 پس علی را رضی الله تعالی عنهم اجمعین زیرا که ایشان شستند عفا
 رسول صلی الله علیه و سلم باتفاق جمله یاران و ایشان نرفت کردند درین
 را شرفی را و ایشان بگنجانند بساط اسلام را در آفاق جهان
 بوفیو خدای و هو با بیکدیگر فرماید الا تظنونه فقد ضره الله اذا فرجه
 الذین كفروا ثانی اشین از صحابی القار و عمر آفت یا ایها النبی
 صلیک الله و من اتبعک من المؤمنین و عثمان را آفت امن و عوفان
 آنا و البلی ساجداً و قائماً و علی را آفت رضی الله عنهم اجمعین انما و لیلیم
 و سوله و الذین آمنوا و جمله یاران را آفت السابقون السابقون
 اولئک المقربون و هبای دیگر فرماید و السابقون الاولون من المهاجرین
 و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان فی الله عنهم و فوا عنه من هم
 رین جمله اعتقاد باید داشت تا مواخیه قرآن باستی و بی جمع باشی
 از قائمه سیم نیز آنتا که جماعتها را جمعهای مع برززه کنین
 رواداری مقیم را یک بار روز و مسافر را سه بار روز از حدت
 تا وقت حدت

قاعده چهارم آنست که جماعت را و جمع برای مسلمانان را همه گوی و همه
 را ای و از پی همه مسلمانان نماز و ادا می بیند که در خبر آمده است که
 رسول گفت صلی الله علیه وسلم صلوا خلف کل امام بر او قاهو لکم صلواتکم
 و علیهم اثمهم و حرکه خلف این گوی از سنت و جماعت دور باشد
 و اقتداء و هدی افندن آورد باشد در باره اسلام و در سنت و
 جماعت و از آن قوم باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید من فارق
 الجماعة قد سیر فقد نزع رِبْقَةَ الاسلام من عنقه و نیز گفت
 یَا الله علی الجماعة یعنی دست خدای تعالی بر اهل سنت و جماعت است
 قاعده پنجم آنست که همان صفات ستوده ملا را سبحانه و تعالی جمع داری
 با مقدار دست ^{چون} علم و قدرت و کرم و بزرگوئی و عظمت و عظمت
 و بزرگوئی و مال این چنانکه همه سبحانه می گوید و له المل الاعلی مقرر گوی یعنی
 الصفات العلی و باید دانست که چون علم نباید عالم نباید و چون
 قدرت نباید قادر نباید و جمله صفات همچنین است آنکه صافی را شایسته
 قاعده ششم آنست که اقرار حسن که صانع را سبحانه و تعالی بتوان دید
 اهل برکت خدای را عزوجل به بینند به چشم سری چرخ و گویونه
 و در صورت و کیفیت و لون و کیفیت نباید اما به بینند ی چون و

86378

86378

و بی چگونه پس گفته شد و نحو السبع البصیر اما به بیند چنانکه همه گمانه
 و تعالی می گوید و هوو یوسد ناضرة الی برنا ناطرة قدرت
 قاعده هفتم آنست که اقرار آدمی که بندگانه است طاقت است توانست که
 فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است بشرط و هوو است طاقت
 زیرا که تکلیف لا یطاوله و انما یشبه بهایا که همه گمانه و تعالی می فرماید
 لا یكلف الله نفلاً الا و سعراً مفسدی گوید یعنی طاقتها در فریاد خدای تعالی
 و در دین او کجای ^{عناد} و شریک ^{نیازم} کنی از بعد آنکه همه را معلوم شده باشد که
 همه خللها این است .

قاعده هفتم آنست که اقرار آدمی که همه کتابهای خدای عزوجل خود دست
 میون قرآن و توریه و انجیل و زبور و صحف انجیم همه کلام خدایست
 عزوجل بگفت نیافرید سخن وی است و سخن وی از وی جدا نیست
 و مخلوق نیست و محدث نیست بگفت بقدرتانه بآلت و مهارت
 گفتمی ویرا از گفتمی باز ندارد چنانکه شنیدنی از شنیدنی
 باز ندارد و دیدنی از دیدنی باز ندارد اما خدای عزوجل کلام
 ناطق است چنانکه گفت پریدون ان یتدلوا کلام الله و نیز گفت
 و کلم الله سوی تطایا و نیز گفت فآهیره قمتی سبع کلام الله .

قاعده نهم آنست که اقرار رحمی که آمرزش گناه کبیره از خدای عزوجل بی توبه
 روا باشد مؤمنان را وسیعتر از هر چه خواهد و هر گناهی که از مؤمنان که با
 خدای عزوجل رسد و توبه نکرده باشد کار و در صورت خدای عزوجل باشد
 اگر خواهد و بر ایام ^{اجبار} و در بعضی موارد و اگر خواهد بعضی باشد و اگر
 نخواهد بقدر گناه و بر اعذاب کند پس با برشت آرد چنانکه گفت ان الله
 لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و روا باشد که خدای
 تعالی موهبت از عذاب جاوید کند و هر موهبتی که از دنیا بیرون شود و در احوال
 نرساند و بر اسئوال کنند اگر جواب بصواب دهد گوی و عزیزی باشد از
 مرغزارهای برشت اگر جواب نه بصواب دهد روا باشد که در اعذاب کنند
 بمقدار گناه و نیز اقرار دهی که حساب و ترازو و نامه خواندن و صراط
 و برشت و در شرح همه هفت و هفتاد استیسا که در قرآن و

اخبار آمده است .
 قاعده دهم آنست که مشایخ که در قرآن است و اخبار بدان واردی
 که چنانست و هر چه از آن حمل تاویل و تفسیر است و مفسران آنرا تاویل
 و تفسیر کرده اند و کلماتی هم از بیان فرموده اند و معنی آن گفته اند از قول
 ایشان ^{تجاوز} و بر قول ایشان میفرمای و هر چه آنرا فرود گذاشته اند در آن

هجرتی سخن نگوی بعقل رفهم خوبی تا در شبهه و تطویل نیفتی و در جمله
 اقرار دهم که همه قول خداست عزوجل و حق است و چنانست که او گفت
 نه بظالمی و نه بیاطن بیطرفی و مکر نباشی زیرا که بدین حرف را مکر بودن
 نکاح است از جمله و هر چند در آیات متشابهه لم آوری نه باشد زیرا که
 همه سجانه و بتعالی برگوید فاما الذین فی قلوبهم زنج فیتبعون ما تشابه به
 ابتغاء الفتنه و ابتغاء تأویلها و ما یعلم تأویلها الا الله و اسخون فی
 العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما ینکر الا اولوالالباب
 خدای عزوجل شانه اسخون علم آن زیاد که ایشان بمشابهات آن
 اثر دهند و تاویل و تفسیر بخوبیند و راه سلامت اینست زیرا که نادانی
 با خود هواله کنی به از آنکه در تشبیه گوی و در فتنه افتی اگر کسی گوی
 چه گوی درین آیترا که خدای عزوجل فرماید خلقت بیبی و حیای
 دیگر گفت الرحمن علی العرش استوی و ان من شیء الا ایسبح بحمده و لله
 یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً و در اخبار آنکه مانند اینست
 تویم که خدای عزوجل و رسول صلی الله علیه و سلم گفت و عبد الله ابن
 عباس گفت و اگر گفت تو می تشبیه گوی تویم من بدانچه خدای عزوجل
 گفت و بدانچه رسول او گفت اقرار دارم که چنانست ایشان گفتند

تشبیه نباشد اما اگر تو گویی که نه همین است تشبیه تو می گویی نه من
 من از حد تشبیهات بیزایم من بدانچه فدای گفتم و رسول او گفت صلی الله
 علیه وسلم اقرار دارم که بر آن نه افرایم و ازان نه کاسم ^{خود را تشبیه رستم}
 اما تو می گویی که نه همین است و نه شاید که ترفیق گوی در تشبیه تو
 آورده باشی نه من و تا وی تو می زهر و بگفت ایشان اقرار زهری تشبیه
 تو می زهر از اقرار تشبیه نیاید اقرار بقول فدای عمر و جل و بقول رسول
 صلی الله علیه وسلم ایمانت و انکار ازان کفرست پس همین من بر اقرار
 باکم و تو بر تا وی و تشبیه ترا بر من چه شفاعت رسد هر که عاقل
 و خردمند باشد رانده راه راست و اعتقاد پاک راه رسول است صلی الله
 علیه وسلم و آن یاران او رضوان الله علیهم اجمعین و آن ایست که گفته آمد
 ربلا التوضیح

باب سیم اندر بیان کردن توبه

در حدیث ثابان و محققان ^{در حدیث}
 شیخ الاسلام ^{بیتا} قنده الایمال قطب العالم حجة الحق علی الخلق المجهود فی
 سبیل الله الی اکمال العدل فی بلاد الله ابو نصر احمد بن ابی الحسن النعمانی
 الجاسی قدس الله روحه فرماید که توبه کاریست که هر که عاقل است از غیر

نوع مردم که هست چه از مسلمان و چه از مجوس و چه نرسا و چه مشرک
 و همه پست و حقیر کسی نیست که نه او را توبه حاجت است زیرا که در
 کس و در هر راهی که هست چه کسی نباشد که نه او را در آن راه
 و در آن طریق ظلم باشد و او را از آن خبر نباشد و هر که کاری می کند
 بیون ظلم آن بیه توبه بود واجب آمد اگر توبه نکند خود شرم کرده
 باشد چنانکه همه سبحانه و تعالی می گوید یا ایها الذین آمنوا الاستغفر من
 من تومم تا آنگاه می گوید و من لم یغیب فاد لئلا یحرم الظالمون
 حظهم ابداً و من یؤم برون آورد یا ظالم آمد یا تائب و هر که
 تا تائب است ظالم است سر همه ^{چند} ستمگر از اینجا که گشت
 و خلقان خود را در ظلم و ستم افکنند که همه سبحانه و تعالی باما
 تباری و بی در پیوست و ما در آن سبب نه دست و نه راست
 آیدیم و عمره و فای آن بجای نیاوردیم تا سرشته از دست
 آدمی بیرون شد و اغلب خلق ظالم باشند چنانکه حق سبحانه
 و تعالی میگوید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اسوالهم بان
 لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله و یقتلون و یقتلون و عدلهم حقاً
 فی التوریه و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا

بیعلم الذی با یقیم به وذلك نحو الفوز العظیم التائبون العابدون الحامدین
 الساجدون تآخراً (این همه در بیان آن کسانی است که ایشان
 بر استند که ما در بیع دست نیامدیم و نمرود و فاشکتیم و ندامت
 آوردند حرکت درین بیع و درین نمرود دست آمد آنگاه وی از ایشان
 است و این آیت که التائبون العابدون و ظهور وی دست آمد
 و حرکت درین بیع و درین نمرود دست نیامد و توبه نکرد و من لم یب
 فاولئك هم الظالمون خطاب در آمد و توبه کاری است که آنرا
 برای چیزها نیست و همه خلوه را توبه ها این است برترین
 همه خلوه انبیاء و رسل بودند از جمله ایشان یکی کسی بود که در خلوه وی
 معلوم و سیداً و ظهوراً و دیگر همه آنند که استغفار برایشان
 واجب آمده است پس چون سرور سالار همه خلوه انبیاء و رسل بودند
 ایشان را توبه ها این بود که از حضرت ^{جبارت} و پادشاه ^{توت} آنجا که او گوید
 مرا توبه ها این نیست مگر صلوات الله علیه می فرماید لیفان علی
 قلبی لبتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در خبر دیگر آمده است
 انی لا استغفر الله فی کل یوم مائة مرة و ارم صلوات الله علیه بی توبه
 ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرین

و ساری صلوات الله علیه من گوید ای تبت الیهک وانا اول المؤمنین
 در حق سید الاولین و آخرین میفرماید لیغفرک الله ما تقدم من ذنبک
 و ما تأخر و یتیم نعمته علیک و یریدیک صراطاً مستقیماً و فرزندان
 یعقوب را میگوید یا ابا تا استغفر لنا ذنوبنا اننا کنا ظالمین
 در حق جمله مؤمنان میگوید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبةً
 نصوحاً و حقاً تا بدان از جمله مقامات خاصه و بلند تراست
 و تأب حقیق از همه غلوه بزدیک همدی عز و جل عزیزتر و کرام تراست
 و دو تراست در شان ایشان می آید ان الله یحب التوابین
 و یحب المتطهرین و توبه در جمله مؤمنان فرض است همانکه میگوید
 و توبوا الی ^{الله} جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تتقون و همه فلا هرها
 و نجائرها در توبه است و هر فرضی که هست هر یکی را وقتی است
 معلوم چون نماز و روزه و وضو و غسل و زکوة و حج و امثال
 این همه بوقتی و چیزی مقید است تا آن وقت در نیاید آن فرض
 بر کسی لازم نشود مگر توبه که هر نفسی که بزنی توبه و استغفار
 بر تو واجب گردد در بظان خود و بیاطن مهر صلوات الله علیه فرمود
 یا ایها الناس توبوا الی الله و استغفروا فانی اتوب الی الله

فی الیوم مائة مرة و مره عیون الله علیه ازان گفت من هر روزی
 صد بار توبه کنم زیرا که ^{لوح} بعضی نفس از آدمی بر نیاید که نه آلاسی دارد
 خاصه از اعباد دنیا زیرا که اعباد دنیا دنیا دوست دارد و حرکت دنیا
 دوست دارد بر همه مصیبتها باشد ^{سید} سید میگوید علیه الصلوة و الخیرة
 حب الدنيا رأس کل خطیئة و حقیقت بدانکه هر شب روزی
 بیست و چهار ساعت در هر ساعتی آدمی هزار نفس بزند
 در هر شب روزی بیست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید چون این نفسها
 در غیبت دنیا و دوست داشت وی بزنند همه مصیبت باشد بیست
 و چهار هزار مصیبت هر روزی از دیوان او بر آید که وی آن
 مصیبت نداند و ازان غافل باشد چون احوال چنین باشد می نگره
 استغفار می باید کرد پانی چون مورد تاب گردد و آیه شرط
 بود بای آورد و از خلوت توبه ^{سرایه} خیر آید این همه انقاس وی
 لغت گردد اکنون این بضاعت اگر باین ^{صفت} رنج می آید ^{دگر} که شرط
 بای آری بسوگن شرط توبه ^{استغفار} است شرط توبه سه چیز است
^{اعتذار} استغفار ^{استغفار} بر زبان و ^{استغفار} بخش باز استغفار است از نگاه
 دل توبه در حقیقت این سه چیز است پس این را ^{فروع} استغفار است

اخلاص

حرکت دست بشاخرای این زند و با خلاص و راستی این بجای آر داین
 مقام که یاد کرده آمد او را حال آید و او روی گردد از اولیای خدای عز
 جل و صدیقی از صدیقان و ابدالی از ابدالان ^{اولیا} زیرا که طبع همه همین
 توبه است و همه دست را توبه است بی آنکه خبر بر آن ناطقت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ^{ما من شیء اذهب الی الله من ثواب}
 ثواب یا سی خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم فرماید هیچ
 نیست دست بخدای تعالی از ثواب که پام بر ^{آرزوی} آرزوی خوشی
 و گام ^{آرزوی} خوشی را در زیر گام آرد و رضای خدای تعالی بر بهوی خود
 اختیار کند اینست نگو سعادت و نگو سختی که در بر آمد
 و اینست غم ز خلق که اگر دیدم نزدیک خدای تعالی و هم
 نزدیک همه اجناس خلق و فرشتگان در آسمان و مرغان
 در هوا و ماهیان در دریا و سباع در رشتا و صحرا و بحیر ریست و با
 همه آرا در دست دارند و همه بدو تقرب و نزدیک می جویند و هر
 او نتواند خدای تعالی آن کند

حکایت آورده اند که فضل عیاض رحمة الله علیه توبه کرده
 از راه زدن و مال را با خداوندانی داد هر چو در ماند و همه

۵۵

بگیرماند که بوی دادی برهود را گفت مرا بجل کن که هیچ چیزی نمانده است
 که ترا خوشود کنم ^{چو} در گفت من سوگند خورده ام که تا مال من
 چیزی ترا بجل نکم ^و فضل گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخن
 یعنی ^{چو} در گفت دست در زیر این جامه کن زیرا این جامه کیم ز راست
 دارد بین ده تا سوگندم راست شود و ترا بجل کنم ^و فضل دست در
 زیر جامه کرد و مستی ز بیرون آورد و بوی داد ^{چو} در گفت اسلام گرفته
 کن که من در توبه فوائده ام که ^{که} آنکه از است محمد صلی الله علیه و سلم
 توبه کند برستی و اخلاص ^{فان} در روستای زرگر در دمن فو استم
 بدانم که تو درین که ^{مگر} ^{است} ^{تستی} ^{یانی} درین زیر جامه هیچ چیز
 بد برانستی که ^{دین} ^{محمد} ^{صلی} ^{الله} ^{علیه} ^و ^{سلم} حقیقت و توبه تو حقیقت در
 است و می همان شد و همین بسیار بوده است و حقیقت و ازین چنین
 حقایق تا ثبات را ^{در} ^{پیش} ^{ما} ^{رفته} ^{است} ^و ^{بوده} ^و ^{ما} ^{را} ^{معلوم} ^{است}
 به نه همین بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند و توبه
 است مردانست و هیات دل و ^{غدا} ^و ^{پس} ^{هانت} ^و ^{دل} ^{آخرت} ^و
 در زمین است و سخای در دنیاها است و جسم ریش در دستان
 افتادگانست و دلیل گم شدگانست و فقرا ^{مع} ^{مستعنان} ^{است}

و صدق الحق با طقانتی و قدم استقامت مستقیمانت و نور بصیرت
 روزگانت ^{سالت} و استراحت خوفانها طقانت و مبر امید را هیجان
 چنانکه هود بانه و تعالی در کتاب عزیز خود می فرماید *الذین آمنوا*
 و كانوا يتقون انکسای که بما ایمان آوردند و حرجیه نه کارها
 بود و نه رضای ما بود از ان پر صبر کردند و با ما گردیدند یعنی توبه کردند
 لهم البری فی الحیرة الذیاء فی الاخرة لا تبدل الکلمات الله
 و ذلك هو الفوز العظيم اکنون با سخن آیم که شرط توبه چیست
 و تائب را چون باید زیست و زندگانی چون باید کرد تا مقام توبه در دست
 آید و بین مقامها برسد که گفته آمده است و ان بحسبها باید
 ان شاء الله تعالی .

فصل توبه گفته آمد و پیش تائب شرط آنست که اول باری
 فریاد خدای تعالی نگاه دارد ^{رعایت} و توبه چنان باید کرد که خدای عزوجل فرمود
 در کتاب عزیز خود یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً
 گفت آنکه بما ایمان آورده اند و مرا بخدای بسفیدمانند یعنی با ما
 گرویده توبه کنید چون توبه نصوحاً و درین توبه *نصوحاً* این
 قول گفته اند اما در تفسیر استاد امام ابو بکر سوربانی رحمه الله

دیدیم که او گفته بود که این زوجه را بردی از راه زدن توبه کرد
 زوجه مال بود که با هضمانی بایست داد باز داد و هر خصمی که می خستود
 توانست که رفتن خود کرد تا چنان شد که در این مقام دنیاوی چیزی
 ماند که بیاید که ترا چیزی بنی می باید داد ^{بیشمال} میزری بر میان داشت از
 میان باز کرد و بری داد کوی آب بود در آن کوی آب نشست خدای
 عزوجل ما را گفت توبه همین کنید که زوجه را کرد و هر خصمی که می
 خستود توانید کرد خستود کنید با قر که بماند من از هزاره خود خستود
 کنم اول با بیاید داشت که در هر مقام ^{صاحب} خانه توبه باید کرد
 عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن توبه باید کرد
 قر را از پنداشت توبه ^{عجب} باید کرد و عالم را از همد توبه باید کرد
 بنصر از خوشتن دیدن توبه باید کرد و این بسیار است اما
 هر توبه آن از توبه مفیدان نیست که از فساد ظاهر
 توبه کنند و زبان و چشم و گوش و دیگر اعضا نگاه دارند اما اگر
 می میخواهد که او را مقام تابان و محققان باشد او را معامله تابان
 نیست باید گرفت و تابان چنان باید بود که یک نفس از آن
 خویش ضایع نگذارد و قبله دل خویش کرد در بد خویش کند

نگردد که چه کرده ام گفتار و کردار من چه بوده است ^{بیشتر} ازها در آن
 نگر و حکم کند که هر بنده که با خداوند خویش ^{بیشتر} کند مکافات
 و چه باشد عذاب و عقوبت ^{عذاب عقوبت} وی چون باشد همچنین ^{نظارت} سیاست
 و هم قریبت و عذاب و ذریع ^{عقله} دل خویش کند تا آتش ندامت
 در دل وی بالا گیرد دل بوفتن آید و چشم بگریستن آید و زبان
 بنالیدن آید و تن فرآید هفتن آید چون چنین گردد چشم نگاه دارد
 از ناری و گویی نگاه دارد از ناستیدی و زبان نگاه دارد
 از نالفتنی قرین بد را بد ^{برک} کند بیای نرود هائی که نماید
 رفت بست فکر رهبری که نباید گرفت ^{حقیقت} اندام خود در ^{بند}
 بندگی کند و هر خصم که می شنود تواند کرد ^{خشنود} کند و بر گذشته
 حسرت و ندامت خورد و فوف تمام بر دل نهد که ای این ^{ظلمات}
 من و ^{ظلمت} هائهای من از من در ^{عقوبت} ای که با من چه خواهد
 کرد بیامرزند یا عذاب کنند نفسی در ^{سیم} و نفسی در ^{اصید} می
 گذارد شب و روز بکار خدای مشغول گردد طعام خوردن ^{بندگی}
 کند بر روز و هر همه اوقات زبان بذر خدای تعالی تر دارد خاصه
 بامداد و شب نگاه که آنرا ^{صحت} است چنانکه همه ^{بجانه} و تعالی

می فرماید و اصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل
 غروبها و تیری فرماید سبح له فیها بالقعود و الاصل و تیری گوید سبح
 اطراف النهار لعلک ترضی نیک بهره باید کرد تا تن را از آتیه
 خوف راکرده است باز ^{و قافله} تیری و از درگاه شیطان بادرگاه رحمان
 آرد نه بینی که همتا سجانه و تعالی رسول را صلی الله علیه و سلم بدین
 فرمود چنانکه گفت تم اللیل الا قلیلا رصفه او انقص منه کلید
 اورد علیه و مثل القرآن ترتیل و هبای دیگر گفت و من اللیل فتراه
 به نافلة ک چون رسول را صلی الله علیه و سلم به بیاری شد و نماز
 فضایل فرمود وقتی و هالتی خواهد بود از آن سوی و از آن صحنه و در
 حاصلت و مقام خواهد بود از مقام محمود تر بیشتر هر آن مقام را
 هبای این کرد که است و در زبده ترا مشغول باشد و سیرت و طیف
 ای الله علیه و سلم و آن یاران وی این بود کسی که بر تیر این کند
 بر سیرت و راه ایشان باشد دیگر همان باید که فضائل نماز فریضه
 سی نباشی بسیار وقت باشد که کسی گوید من بر هیزم و نماز شب کنم
 و چون صبح بر آید و خواب شود تا صبح وی شکسته گردد آنگاه
 شود و نماز فریضه را کردن گیرد آن از سوسوای دیو باشد و این

در روزگار بسین بود که مانسوی در کار آمده بودیم و ایس
علیه اللغه نماز فضائل فریضه تا بنا را در تقصیری افکنند اما در
روزگار هفتان شدی که افخ را و افخ فریضه و فضائل از بیان
برداشتند مکنیدای مردمان گوش با هوای هوشی دارید که ایس
علیه اللغه بیترخلوه را از راه بیورد تا یب را چنان باید که
در صورتی نمازی وضوی تازه کند تا دیوانوی رسیده گردد
در عبارت سبکترا باشد و بقول پیغامبر صلی الله علیه و سلم کار کرده
باشد که من حیدر وضوه حیدر الله له المغفرة و هنان
باید که نماز جماعت صحیح نگذارد و در جمعه سعی تهر نکند اگر چه
دو فرسنگ باید رفت و مسکن وی در اغلب احوال مسجد باید
باشد رهون بنشیند روی بقبله نشیند اگر حق ندارد در زمین
یا مادر یا پدر یا فرزندی یا زن دارد که حق ایشان در گرن وی
نباشد در مسجدی باید بود تا با مادر هنانکه آفتاب بر آید آنگاه
رفیقه و دروازه رکعت نماز کند نماز ابرار ان اگر فریضه از روی
خوت شده باشد بر نیت قضا گذارد پس آنگاه یکس هلال
مغول شود اگر توکل ندارد و اگر بر نصیب غیری کند این کسب

برتوباشد و اگر دنیا دارد خرج کند بریشان و از همه بازندارد و اگر
 دنیا ندارد کسب هلال است اما باید که بخت کند چنانکه حق سبحانه
 و تعالی از وی پرسد که چرا کردی و چه کردی جواب تواند داد و
 بکسب دنیا جمع نکند و آنچه جمع کرده است در کارهای تعالی تفرقه
 کند و در سفره را جمع کند و سخاوت پیشه گیرد و بخل دور کند و هون
 وقت نماز اندر آید باول وقت بخیزد و نماز کند چنانکه خدای
 عزوجل فرموده *ما اففوا علی الصلوة و الصلوة الوسطی باول وقت نماز*
 بمسجد آید و نماز گذشته قضای کند تا جماعت فراتر آید
 چون نماز جماعت بکند اگر چیزی او را در پیش نیاید ^{ظهور} در مسجد
 می باشد و ذکر خدای تعالی می گوید و با علم نداند نزدیک عالمی
 نشیند و علم کس کند و من آورد و بیشتر نشست و خفاست
 با علما دارد و چون این بگذارد اگر فرض پیش وی آید که ویرا
 از مسجد بیرون بیاورد و اگر نه بیرون نیاید زیرا که مسجد بهترین
 جای است و پانزدهم بدترین جای است چنانکه رسول صلی الله علیه و آله
بقت خیر البقاع فی الدنیا المساجد و البقاع الاسوانه
 تأیید نماید که بی گندری از بهترین جایها به بدترین جایها رود اما اگر

مخدوم باشد بر نصیب ایشان قرار و دانشاء الله که خیر باشد و زیان ندارد
 اما اگر بیه سائله از علم که بر وی فریضه است فرا آسوزد او را فاضلتر
 و برتر از کسبرای همه دنیا که بکند و همه زرو سیم دنیا که بدست آرد
 و در راه خدای تعالی نفقه کند تا تب را و تا تا تب را اصح چیز برتر
 از علم آموختن نیست و همه کارها بعلوم راست آید و بی علم هیچ کار
 نتوان کرد چنانکه رسول اصلی الله علیه و سلم پرسیدند که ای الاممال
 افضل تا سه بار این می پرسیدند جواب می داد بهر بار می که العلم
 گفتند یا رسول الله ما از کاره پرسیم و تو از علم جواب می دهی گفت
 زیرا که هیچ کار بی علم راست نیاید و هیچ قیمت نداشته باشد
 پس همان باید که تا تب اول در دنیا در رخ برد تا رخ وی ضایع نگردد
 پس بعلوم مشغول باید بود و اصل علم و عبادت باد و چیز گردد بادل
 فاسخ از غیر و شکم گرسنه و عبادت با اخلاص حکم با این خورد
 گردد و هرگز با خله طمع باشد هرگز از وی کار با اخلاص نیاید و هرگز
 شکم سیر باشد و کار دنیا برد هرگز ^{نیست} هوای وی مقهور نباشد
 و او را بر درگاه ^{حق} خدای عز و جل آبروی نباشد و مرد را هوا آنگاه
 مقهور گردد که از جمله مباهات دنیا چنان اجتناب کند که دیگر

مردمان از هرام گفته و هر چه با راحت نفس گردد از آن دور شود و کاربرد
 و های بد و یار بد ^{ترک} کرده و بد کرد و اندیشه بد ^{ببیند} قریل و ^{ببیند} غش و ^{ببیند} بغض
 و حسد و حرص و کینه و طیب و نبل از دل بیرون کند و حرکات را
 اصلی است و بنیاد این کار با چهار چیز گردد اول اعلی کوتاه کردن
 دیگر بوعده فدای تعالی این بودن ^{و سه دیگر} دست قساق است دیدن
 و چهارم شکم از هرام نگاه داشتن و حرکت این چهار چیز نگاه دارد
 و بجای آورد همه ما هدر بجای آورده باشد ^{اطاعت} و تن در بندگی ^{باید} آورده
 چنانکه فروع نفس را در کار توان زد که تن تا بجهت خود از بس نوزین
 است اگر ابرص او را بزین ^{و اللام} راست کند چنانکه می باید روزی
 در نگاه خطا کند ^{رؤیت تجلیت} حکم نظاره ^{ببیند} نماید از شاید و حم غنیمت را شاید
 و حم حزین را شاید و اگر اسب ریاضت نیافته باشد و اللام وزین
 ندیده باز سر کشی کند آنجا که ^{باید} با آمد حکم در خون خویش و حم
 در خون صبله سپاه شود چنانکه اسب فرعون ملعون کرد
 و مرد که مرد شود بر ریاضت مرد شود و ریاضت خرد هوا باشد
 و هو تعالی ما بقهر هوا فرمود آنجا که گفت ^{و زین النفس} من الحوی
 فان الجنة هی الماوی مثل تن هوا پرست چون مثل سگ است چنانکه

همه تعالی گفت و ایستع هواه فقله کملی القلب تا آنجا که گفت لعلم
 تتفكرون و رسول گفت صلی الله علیه وسلم الناس عالم و متعلم
 و سایر الناس کما لا ینبوا فیه گفت مردم عالم است یا متعلم و هر چه
 نه این هر دو است هر گس است آنگون رسول صلی الله علیه وسلم گفت
 حرکتی در تعلیم نکند همچون هر گس است و خدای عزوجل آنرا گفت
 علم دانت و بعلم کار نکرد و کار بر او کرد فقله کملی القلب آن
 تحمل علیه یلربت پس خردمند و عاقل آنست که در اندیشه تا چه
 می باید کرد تا این هر دو بیرون بود و درین خطاب مشترک نبود
 آنرا که علم نداند بیاید آموخت و در آن بیاید کسید تا آنرا
 رسول گفت صلی الله علیه وسلم که سایر الناس کما لا ینبوا فیه
 و آنکه علم داند بعلم کار باید کرد و متعلم هوا نباید بود تا آن قوم
 نباشی که گفت و ایستع هواه فقله کملی القلب تن هواه
 ترازسک است و مجاهدت و ریاضیت کم از سگوان نیست
 چون سگوانی سگ بلید را ریاضیت دهد روزی هفتاد بار ایستد
 خوانند و روز شکار و تماشای او نروند و امیر شکار گاه صحرای
 سوی او نگرند تا او بهی می کند و چون می دود و کشته او را بزند



بردارند و خطای او را به جواب بردارند اگر صید از دنیا بماند و او را
 باز نخواستند و اگر صید را بیاید و بگیرد نخواست سلطان باید و بگوزا
 خلعت بگری و تازنده باشد خاصگان خود را فراخوت ایشان کند پس کسی
 که هیند روز ریاضت یافت و از علم هندان بدانت چون فراوی گوی
 بر و برود و چون گوی باز آید و دانند که صید چون می باید گرفت
 چون سکی که پدیدین سباع بود بدین قدر علم هندیین مرتبت یافت
 از نوانت سلطان و جهل دنیا و قلاده زرین در غمانه مؤمن بودی که
 عزیزتری همه خلایق توبه کند و هوای خویشی قهر کند و مجاهدت علم و
 عبارت بکند کی روا باشد که همه سپاه و تعالی او را از دریای لطف و کرم
 خویشی بهره گذارد تا بیاید که مستحضر غفوانت و برگزیده رحمتی است
 و دلوی نظاره گاه خداوند جهانست او ملهم آموزد و ریاضت کند و هوای خویش
 را باقی کند و رضای همه اختیار کند خلعت وی کم از آن گوان نباشد
 زنه دمت و فضل و کرم خداوند در جهان از آن امیر نسیم کم باشد هینا که خدای
 عزوجل وعده می کند و نحو الذی یقبل التوبه عن عباده و یغفر لعلیات
 و هابی دیگر می گوید الا من تاب و امن و عمل عملاً صالحاً فأرسلناک بیدار الله
 سیار هم سنات این وعده ننگو که خدای عزوجل تا بیان کرده است

و ماهیچین در کار توبه و کار خدای عزوجل کماحل نه عمدت سعادت باشد
 هر که او توبه کند و آنچه شرط توبه بود بجای آورد این سیرت که یاد کردم
 درست گیرد بر هر زمین که بگذرد آن زمین بر دیگر زمینها فخر کند و هر جای
 که بنشیند آن جای بر دیگر جایها فخر کند و اگر تایی بر هوی یا برودی
 یا بر دریای بگذرد و از سر اخلاص و توبه و صفات و صدق دل بگوید
 بسم الله الرحمن الرحیم آن آیه تا قیامت جمله او را تسبیح و تریلی می کنند
 و از خدای عزوجل ایت ترا آموزش میخواهند و آفتاب و ماه و ستارگان که
 بروی می تابند او را آموزش میخواهند و حق تعالی او را در دل خلوت شیرین
 کند و فرشتگان آسمان و پرا آموزش میخواهند و بدلها صگان دوست
 گردانندش و اگر دست فرغانه کند زگر گردد و بدر بركت ایت یابد و در
 گور او روضه بود و در قیامت سفید روی بر خیزد و بر صراط هوا راه کند
 و با وی حساب بلطف کنند در برشت درجه اعلی یابد و توبه نه آن
 گوهریست که کس نمیتواند آورد و در یتیم است هر کس قیمت آن نداند
 صد هزار گنا کار بافی خاطر را بیمار زند و مؤمن مخلص را جان بر
 گیرند که بی رانوبه لانت بکنند میندازند که توبه چنین فرود کاست و با سبک
 بعضا محبت کند هزار خلوت را بد را جان در آرد که یکی را بد توبه در نیارند

ودر توبه بر ایشان تأیید و این سزا هر کسی نیست و این آفتاب در صحرا و عرسینه
 تأیید آزار دهد که فواهد و آثار فواهد که شایسته دانند و آنکس که
 شایسته است کسی را بروی برای نرسد هر که این سعادت نیافت و این نور توبه
 بروی نتافت از حضرت غرت خطاب و این باشد که و من لم ینب فاولئك
 هم الظالمون اگر کسی بیین مقام نرسد نومید نباید بود توبه را در تاپا بازا
 دوست باید راست و نشسته و نه است با ایشان باید راست تا سوازم قول
 خدا باشد که خدای تعالی عرضودان الله یحب التوابین و یحب المظهرین قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم رأس کل طائفة الخبیثی الله وحب اولیاء
 الله تأب و حله مؤمنان را نگوید خواه باید بود و آیت نزارعا باید کرد از بهر
 آنرا که رسول صلی الله علیه وسلم میگوید من استغفر للمؤمنین و المؤمنات
 فی کل یوم خمس و عشرين مرة از حب الله من قلبه الفل و الحسد و کتب
 الله له ذلك الیوم من الأبدال و کتب الله له حسنة من کل مؤمن و مؤمنة
 و لم یبق یوم القیامة مؤمن و لا مؤمنة الا قال یارب انه کان یتغفر لنا
 تا غفر له فارسی هنرین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم فرماید که
 هر روزی که هر روز بیست و پنج بار بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
 خدای عزوجل غل و غس و حسد از دل او بیورد و آزر را از عجله ابلان

نویسند و بعد از هر توفی و مؤمنه نیکی در دیوان وی نویسند و روز قیامت
 هیچ کس نباشد از مؤمنین و مؤمنات که نمی گویند بار خدایا او در دنیا
 ما را آزرش میخواست از تو امروز ما او را آزرش میخواستیم خداوند
 او را بیامرز و برو رحمت کن زین رسول می فرماید علیه الصلوة و التحیة
 ثم طاهر ان مت شهیدا و قر الصغیر و الکبیر می فرماید
 یا ک خب از گناه و از خصم همین هفتی اگر میری شهید
 باشی و شکره دار مؤمنان را بیه بزرگ را و بیه خورد را زیرا که تو
 ندانی که سعادت در کدام بسته است حرکت بر توبه بگوشود همچنان
 بود که از مادر زاده بود چنانکه مرصوصی الله علیه و سلم فرمود که التائب
 من الذنب کمن لا ذنب له بیون در میان صلحان و ثابیان باشی
 اگر هیچ چیز نباشد آفرند امنی در توبه پیدا آید خویش را ملامت کنی و میفرماید
 علی ابن ابی طالب رضی الله عنه سگیوید الغنمة توبة و الاستغفار زیارة
 حرکت در میان قوم باشد هم از ایشان بود چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم
 می فرماید من کثر سوار قوم فرمودم و هرگز نباشد که نه رحمت خدای
 تعالی بر حلقه تابیان و اهل صلوح و مباح علم بر ایشان نمی گردد
 در پاره آن بدیشان می رسد و چون آن نسیم بدیشان می رسد ایشان بگایها

تأسف بخورند و در کار آن جهان را غم میسوزند و از کار دنیا دل ایشان سرد
 میشود و رسول صلی الله علیه و سلم می فرماید من اسفا علی الدنيا فاتته اقرب
 من النار مسيرة مائة الف سنة و من اسفا علی آخرته فاتته اقرب
 من الجنة مسيرة مائة الف سنة یا سید ذبیحین باشد حرکت دنیا از وی فوت
 میشود و او بر آن تأسف خورد که افسوس که ازین در گذشت صد هزار
 ساله راه بدو نزع نزدیکتر شود و حرکت چیزی از کار دین او فوت شود
 و آنکس بر آن حسرت خورد که درین کار این فایز ازین در گذشت صد هزار
 ساله راه به پشت افتاد بگذرد یعنی نباید کرد و عقل کار باید بست
 اضافه باید داد که با خدای عزوجل مکر و خداع راستا نیاید جزا میسوزد
 هم از عاقبت شود و جزا کار خیر از ما در گذرد چند ^{بسیار} قول و عقیبت بزبان
 گویم و مجوسه بشنوم و بر یکی تأسف نمودیم و ندانم نیایم و اگر من
 کرده نماند از ما بدوشی رسد یا درم سیم سیاه بزبان آید و اگر ما
 سخته را ببرد که بیخ میوه از درخت ما فرو افکند یا آبی از کوزه ^{ریخت} ما
 در گذرد چند از حسرت و ندانم خودیم که ما تم آن چند روز بردارد
 چنین راه و چنین سیرت گویم ما اهل صلاهیم و ایمانیم
 است بدان مانند که دنیا معبود ما اگر بید بستی این خبر فرستو تا بصیفت

بدانکه بر چه جهانت روی دل از قبله دنیا با خدای گردان
 قرآن نبی صلی الله علیه وسلم علی اعراب و هو یقول اللهم ارزقنی فقال
 یا اعراب اتسأل من زرقه الذی قدر لك قال نعم قال انبی صلی الله علیه
 وسلم من سأل الله زرق الذی قدر له فقد اتم به و من اتم به
 فقد کفر و قال سل بن عطائه یا سی هیهین بانده که سوال علی
 الله علیه وسلم ~~فعلیکم~~ و اعراب بگذشت و وی از خدای روزی میخواست
 رسول صلی الله علیه وسلم گفت یا اعراب روزی میخواهی از خدای تعالی که
 ترا تقدیر کرده است گفت آری گفت هر که از خدای روزی خواهد که
 آن دریا تقدیر کرده است بستی که او تقدیر استم داشت و هر که
 تقدیر استم داشت بستی که او فرگشت گفت یا اعراب از خدای تعالی که
 خواهی عطای روی خواه اما کار آسان گرفتاریم و در نه اندیشیم که
 چه می گوئیم است بخت و سفاقت را عنان فراسر گذاشته ایم ما را
 او همه از قرنی بد می افتد اگر کسی بریند و بخدمت عوانی شود
 چینه کس بروی نتا گویند که نگیو کردی که همین توانی نیست آفر
 ترا و خرنندان ترا در پهلوی در معیشت و فراخ دستی بود
 و اگر کسی از درگاه ایشان با هفت هوه سبانه و تعالی گردد و توبه

کند هزار روزه و روزه بی بی که ازهای بچهند که ای سلیم دل این چه بود که
 کردی خویشتن را در محنت افکندی حرم آنجا می بایست بود که فردا در مانی
 و اگر پای تو در سنگ آید هزار شحات بر تو بکنند خود هیچ در نه اندیشی
 که ما را هدایت دارند روزی ده صدها همه خلق است و و رای این
 روز که مادر آیم روزی دیگر است و همه دوست و دشمن آنها فرخواستند بود
 و محبت آن محبت و نواخت آن نواخت ^{تلخیص} و هرمت آن هرمت است که
 آنها خواهند بعد امروز هینا چه هفت فراگذرد آنرا عقلی بسین و
 برین عمر گذشته بود و بر محالت آن روز که این جمله بر باید خواند
 از بیم فدیای عمر و دل و از شور حساب یک قطره آب که از هشت برود
 ایار را به از دنیا و هر چه در دنیا است هینا چه رسول صلی الله علیه و سلم می
 فرماید من بکت عیناه من مخافة الله ثم الله علیه ناره وار حله
 الجنة وله فی الجنة جنتان ثم قرأ هذه الایة ولین خاف مقام ربه
 جنتان پایی هینا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید هر که
 هشت او تر شود از بیم فدیای عمر و دل فدیای تعالی آتش روز رخ بر روی هرام
 کند و او را در بر هشت عذقی فرود آرد و و برادر بر هشت دو بوستان
 باشد که یکی بر هتوا از دنیا است ^{تالیف} آیت بر خواند که ولین خاف مقام ربه

جنتان قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله نادى موسى عليه السلام مائة
 الف واربعين كلمة فلما سمع موسى كلام آيتين مقتصرهم فكان فيما
 ناجاه انه لم تصنع المتصنعون بمنى الزهد في الدنيا ولم يتقرب التقرب
 بمنى العوج عما هومت عليهم ولم تعبدوا لم تعبدون بمنى البلاد من
 هشيبي فقال لهم ما أخذت لهم قال اما انزاهدون فابيع لهم الجنة
 فيقولون منى هيت يبارون واما الورعون فانما استحييتهم ان
 اما سبهم ادخلهم الجنة بغير الحساب فاما البلاؤون فاهلهم الرفيق
 الاعلى لا يشاركون فيه يادسى فهو هين بانكته هدى عز وجل يادسى
 صلوات الله عليه صد هزار وچهارم سخن بگفت پس ازان موسى عليه السلام
 چون سخن آديان شنيدى دشمن داشتى و دران منا هيات هدى
 عز وجل گفتم يابوسى صبحى كار كنند كارى نكنند بمنى دسترازانكه در
 دنيا زاهد شود و هوى پس بمنى تقرب بخويد از تقرب هويندگان به ازانكه
 آيه من ايشان حرام کرده ام ازانكه حيز كنند و صبحى عابدى عبادى
 نكنند دسترا از گريستن از بيم من پس موسى گفت الرى به ساخته
 ايشان و گفتم اما زاهدان را برهت مباح گردانم تا هوى هوانند
 و در عرض اول هوانند و زاهدان را برهت مباح گردانم تا هوى هوانند

کہ با ایتنا حساب کتم ایسا نرادر برشتہ فرور آیم بی حساب و بی کتاب
 اما اگر پندگنا نر است یا برہین و برترین و دوست برہین کہ صحیح کسی را
 در ان شرکت نباشد اما توبہ باید کرد نیز آکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرماید
 یا ایہا الناس توبوا الی ربکم فان التوب الی اللہ فی الیوم مائة مائة بارسی
 خبر حقیق باشد کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرماید ای مردمان توبہ کنید
 و با ہذا روز خنوشی گردید کہ من ہر روزی صد بار توبہ کنم و با ہذا روز خنوشی
 کردم و باللہ التوفیق و العون و العصمة و الحمد للہ شکرأ .

باب ہمام

در بیان کردن امروزہ و نگاہ داشتن برمان خدی تعالی

و استغاثت آن

شیخ الاسلام قدوة الابدال و طب العالم حجة الحق علی الخلق عالم العبد
 فی بلاد اللہ ابو نصر محمد بن ابی الحسن الغامقی الجالی قدس اللہ روحہ الغفر
 فرماید مستقیم طاعت کسی کرد کہ دست استغاثت توبہ در دست آید و آید
 شرط توبہ بود بیان آورده بود ہمانا کہ یاد کرده آمد و بایہ صلاہ شرایط
 ظاہری و باطنی جمع بی آری و در دل کن کہ صحیح معصیت کنی و ہر روز

مذابت غرور و آزار بیان در بنی و روی فر اقبله قرمان کن و بید تمام حرکت ار

هین کتہ تم در استقامت طاعت زیاد و در استقامت طاعت گردید

و هم کسی مستقیم طاعت نکرد مگر بجزم و ستم و غریبه الرجال گویند زیرا که

اگر کسی بسیار عبادت بکنند ^{تو نیست} بدون تقویت نکتہ حرکت مستقیم نکرد زیرا که هو سبانه

و تعالی در مصحف مجید و قرآن کریم همین می فرماید لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من

امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناکین همین گفت در بسیار نجوی

نیست هو الله با شفت و صدقه و امر معروف و النکت میان مردمان کردت

و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را امرت علی الصلوة والسلام گفت در صدقه

الفشاء او صدقه مائة دينار ^{یا الف دينار} او صدقه مائة الف فقال یا رسول الله

ای صدقه مائة الف کلمة فجمع النبی صلی الله علیه وسلم صدقه مائة الف کلمات

فصدقه کلمة فقال یا علی اذا رأیت الناک یتغفلون بالفضائل فاستغفل

انت بانما الفرائض و الثاني اذا رأیت الناک یتغفلون بعمل الدنيا

فاستغفل انت بعمل الآخرة و الثالث اذا رأیت الناک یتغفلون بعبود

الناک فاستغفل انت بعبود نفسك و الرابع اذا رأیت الناک

یتغفلون بتزین الدنيا فاستغفل انت بتزین الدین و الخامس

اذا رأیت الناک یتغفلون بالمال فاستغفل انت بالمال و السادس

و (۱) سورة نساء حزب ۴ آية ۱۱۳

از آریتا الناس یتظنون بکثوت العمل فاستقل انت بصفت العمل پاری
 خبرینین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب را
 رضی الله عنه گفت یا علی شصت هزار کوفتند خواهی یا شصت هزار
 دینار خواهی یا شصت هزار سخن خواهی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت
 یا رسول الله شصت هزار سخن خواهم رسول صلی الله علیه وسلم گفت شصت هزار
 سخن درستی سخن صحیح کردم این را نگاه دار اول گفتم یا علی چون مردی
 بینی که بعضی ^{نوائل} مشغول باشند تو بتجام کردن فریضه مشغول باشه دویم چون
 مردمانی که بنگل دنیا مشغول باشند تو بتغل دین مشغول باشه سیم
 چون مردمانی که بعیب دیگران مشغول شوند تو بعیب تن خویش مشغول
 باشه چهارم چون مردمانی که با این دنیا مشغول شوند تو با این
 دنیا خویش مشغول باشه پنجم چون مردمانی که بوسعت جهنم خلق
 مشغول شوند تو وسعت حق بجوی ششم چون مردمانی که به بسیاری
 عمل مشغول شوند تو با خدای صفا و ت عمل مشغول باشه قال النبی صلی الله
 علیه وسلم ان رجلین یقومان فی الصلوة کبر علیهما و کجودهما سوادان
 صلتی الرجل علی الاخر ما بین السماء و الارض یا ایها خبرینین بود که رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود در نماز ایستادند قیام و قرآن و ریح

و سجودشان هر دو یکی باشد و از نماز یک مرد تا بیک مرد چندان باشد که از زمین
 تا آسمان پس معلوم شد که کار نه بکثرت است و نه بآرینگی که کار بصفت است
 بی لایق ^{با لویق} قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان ینزلن علیهما الرجل من جوف اللیل
 فیقول له فی الدنیا و ما فیها و لولا ان اشق علی امتی لفرضتها علیهم
 پانسی غیر همین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید که دو رکعت نماز کنی که
 بکنند در میان شب آن دو رکعت نماز او را بر هر وقتی قاضی از دنیا و حریمه در
 ریاست و اگر نه آنست که بر امت من دشوار آوری و فو استی که بر ایشان
 خزیه کردند از بس نیلوی و کرامت که ایشان را در آنست چون بدانتی که
 با ملاء و صفاوت و بر عزم دست کار می باید کرد این مقدار دانست ترا از
 بیاری کار کردن به باشد امروز کار سخت مشقت و فقر و دستها
 نقاب صجوری بروی در کشیده اند و اغلب خلق من را منکر اند چنانکه رسول
 صلی الله علیه وسلم فرمود یأتی علی الناس زمان ینکرات فی ذلک الزمان
 تسعاً اعمار لا یخو امن شر ذلک الزمان الا کل مؤمن و مؤمنة ان
 من ورائکم ایام الصبر فالتمس منکم یومئذ جمل ما اتم علیله اجر مثل
 ضمین عاملاً عنکم قالوا عنهم با رسول الله قال ان منکم لیسوا بثلث
 مرات پانسی غیر همین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید روزگاری

در ایام بر امت من باشند آزرده نه مندرجه باشند و از شر آن روزگار نرهنگد
 یعنی با مؤمنه بدستی که آن روزگار صحر باشد حرکه در آن روزگار دست بدین طریق
 زند که امروز شما هستید او را به بیجاها کارکنند از شما مؤرد باشد گفتند یا رسول
 الله از بیان گفت نه که از شما تا سه بار این سوال میکردند و رسول صلی الله علیه و سلم
 هم این جواب می داد پس هر توفیقات الله علیه گفت یا ائی علی الناس زمان المقبول الحق
 فيه ناجر قالوا فاین العمل یومئذ یا رسول الله قال لا عمل یومئذ یا ای خیر همین
 بود که رسول صلی الله علیه و سلم گفت روزگاری بر مردمان در آید که حرکه بجه مقو
 باشد نجات یابد گفتند یا رسول الله کار کجا شود گفت آن روزگار کار نباشد حرکه
 بحق مقرب باشد نجات یابد و رسول صلی الله علیه و سلم دانست که درین روزگار کار
 هون گردد هر کجا بیتی و بطلان باشد بجه بر نما زنند و هر کجا که حق و حقیقی
 باشد آنرا اندگرزند صد هزار کارکننده ی اهل بر همینند و هلق را بدین نماز و
 روزه ی اهل وی بر پایه فرادست آرند و از راه صوم بگر دانند ای مسلمانان مکنید
 و بقول و غزای هر کسی نموده متوید که هر کسی را که المیس بغزای از راه بورد
 هرگز هیچ پیغامبر را با راه نتوانند آورد غفیر هر سیتا این قرای و علم
 در راه خدای عزوجل هون کسی را می نیند که شب و روز در نماز و روزه و حج
 و زهد و همامه پیمان پوشیده و بجای پیمان نشسته و کار پیمانان

من کند اگر کسی را بیند که در روی تعرف کند گویند مردی پارس است یا مردی
 هندی سخفاً نگویم مردی که شب و روز در کارهای میان بسته است در روی
 چه توان گفت و او فوشتن را همین نگاه دارد که ایلیس از و عجب فرمودند
 چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم گفت یاقی فی آخر الزمان قوم يعرفون
 بالعبادة یبارهم وحم بمنزلة المنافقین کما فعل الله الیهم معتم
 ییل منهم یا رسول الله قال نکرهم فی ینبارهم لا يعرفون الا بما طعوا
 لا یلون لهم حقیقه فی اعمالهم قلوبهم فربما یخربون البیت من ساکنه
 یعجب الیسی بایری من طاعتهم له پاری خبر همین باشد که رسول صلی
 الله علیه و سلم می گوید قوم در آخر الزمان پدید آیند که ایشان بعبادت
 کردن مشغول باشند و بلباس اهل صلاح بیرون آیند و ایشان بنفوس
 منافقان باشند حراً نگاه که فدای عز و هل بدیشان نگرند چشم نگرند
 گفتند یا رسول الله ایشان که اند گفت قوم باشند که نمایان ایشان در جهانه
 ایشان باشد و نسا سند ایشان کسی را مگر آنرا که بدو طمع دارند بنانه
 مریشان حقیقت ایمان و حقیقت کافران باشد دلای ایشان فریبند
 همچون خانه فراب که در و منزل نتوان کرد ایلیس عیب بمانه از فرمان
 بردارن ایشان را ایلیس را و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بکون قوم
 اطاعت

فی هذه الامة عبادتهم قول و العملهم انما الملتحقين يدعون الناس الى سبيل
 هم اتوا الناس له وينهون الناس عن سبيلهم و هم افضل الناس به
 ليو امن اولياء الله ولا اولياء الله منهم اذا نظر لهم شابهت حالهم بحال
 الانبياء من امن ما ترى من حالهم اولئك لا يقبل منهم عمل ولا مصادرة يحترم
 الله زرقا كما يحترم الكفرة قول لمن عمل عملهم باسي هبهين باشد كه رسول
 صلى الله عليه وسلم كوي كه زود بود كه قومي درين امت پيدا ايند كه عبادت ايشان
 قول باشد و كار ايشان هون كار صافقان باشد مي خوانند مردم ما را با هيزي كه
 ايشان دست بدارند ترين مردمان باشند از ان هيز و بازمي زنند مردم ما را از
 هيز كه ايشان هرد كنند ترين آن هيز باشند از مردمان نيستند ايشان
 اولياي هدي عمر و هل و نه اولياي هدي تعالي از ايشان هيزن كسي كه بد ايشان
 نمود مال ايشان است بحال انبيا مانده از انگويي كه ايشان با انبيا مانده کرده
 باشد هرگز نپذيرد هده تعالي كار ايشان و نه غم ايشان بر انگيزان هدي
 تعالي از گور ايشان را از رقص چنانكه كار خزان و اي بر اندي كه كار او
 هيزن كار ايشان بود اين همه از سر بر آنرا گفته آمد تا هيزي كه مياني
 هيزگوي بر اصل کن و هيزي كه مي هيزي از معدن آن هيزي ابو بكر الصدوق هيز
 هيزه هيزه هيزه يافت با اول قدم يافت زيرا كه درد لا کرده بود كه هيزه

مسلمانان است بجای آمدن تاجیوم باول قوم که زیاد در کور صبیحی زیاد و عبد الله
 بن ابی هبیدین سالها را اسلام و در دین مرا گفت قدم راسته من تمام چون نه راست
 بود نه باول و نه با فوجی بر هیچ بود اکنون بدانستی که چه می باید کرد بر
 سر کار اول قدم است باید زیاد تا مقصود حاصل گردد اما بدانکه مثل
 طریقه استقامت طاقت چون مثل انکی است که با احمی بخواجه رفت و
 فرود در پیشی گوید چون باول کار عزم نکند که بفلان شهر می روم
 اگر هر روزه فرساده یا هفت یا هفت فرسنگ رود چونکه عزم
 نکرده است هرگز نماز و روزه وی با نماز و روزه مسافران برابر نبود
 همیشه از شمار یقیمان باشد اگر چه هزار فرسنگ بود چون اول که از
 خانه بیرون خواهد آمد سه روز راه کرد اگر گوید بفلان شهر می روم
 یا بفلان ده و تا آنجا که منزل بود چون مقام ^{ان} یک فرسنگ برفت اگر
 یک سال آنجا بماند که او را عزم رفتن باشد حکم از شمار مسافران است نماز و
 روزه مسافران باید کرد و آن دیگران که عزم نکرده است اگر هزار فرسنگ
 برفت یا زیادت نه مسافرت و نه کار مسافران تواند کرد اگر یک نماز
 با دو کف در گردن وی باشد اگر یک روز روزه بکشد باید دو ماه و یک
 روز روزه بپاید راست طریق مستقیمان طاقت همچنین است چون مرد

در توبه راست آمد و روی فراتر از قبله طاعت کرد و غمزدگاری کرد و آنچه بر وی بود
از فراتر و سنن آنرا اصلاح نمود گرفت و از جمله مناصب اهل بیت است که او مستقیم
طاعت کردید اگر چه هر روز چند بار در گناه افتد چون غمزدگاری معصیت ندارد
همه از وی عطا افتد و همین عطا افتد بخاطر آنکه در کتاب غیر ظهور
می گوید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا تا آخر آیه و رسول صلی الله
علیه وسلم می فرماید ما اضر من استغفر و ان عاده فی الیوم سبعین مرة
پایسی خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون کسی گناه کند
نه بعد از آنرا استغفار کند چون آن گناه از وی در ظهور آید که او نه
خواهد آن باشد اگر چه روزی هفتاد بار در گناه افتد خداوند بخیر عمل او را
بیاورد اما چنان بایچه غمزدگاری و نیت او چنان باشد که منکر گناه نکند
تا این گفت است آیه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده
لا یتقیم لسانه حتی یتقیم قلبه پایسی خبر همین باشد که رسول
صلی الله علیه وسلم می فرماید آن خداوند که مرا بلطف و کرم خود بیا فرید که
هرگز مرد مستقیم نگردد تا زبان وی بارل مستقیم نگردد همین مرد درین مقام
درست آمد طاعت او صحیح طاعت باشد و معصیت او صحیح طاعت باشد
زیرا که هر کسی که درین مقام درست آمد چون معصیت کند و آن معصیت

از وی در ره آورد آمد و بدانند که معصیت کرد و همین بدانستند تا آمدند که
 الذم توبة همین توبه کرد خادشک ^{مبدل} اللہ سیاترهم حسنات
 در پی من آی عزم در استقامت طاعت همچون کیبیاست که بر آحق و روی
 و صوا فکند همه زرها صگر در استقامت طاعت در بسیاری که نه بسته
 است اما در اخلاص و صفات و همت و سفتت و سلامت دادن خلق را از
 ضوئتن و از صفت اندام خویش و کار بر بصیرت کردن و دل از هر دوی
 و همی بر کند و پال داشتن و در وفا و عهد او بودن و با هر نا اقل
 ناستن و غیریت بر حقیقت دست کردن و خدا را بوعده وی باور داشتن
 در گاه و بیگاه از شوم داشتن و در میان خلق و تنز با او بودن چون
 در همین گشت آن گاه مستقیم طاعت گردید بدین چیزها نه بسیاری گفتار
 و کردار قال الله تعالی لا یفرح کثیر من نجویام تا آخر آیه چون هو سبحانه
 و تعالی ما احواله از کثیر بگردانید و گفت در آن غیریت قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم و لکن
 ینظر الی قلوبکم و نیاتکم ^{هفت} بر در گاه عزت کار که بالا گردید نه بکثرت گیرد
 بلکه به اخلاص و صفات گیرد و چنانکه در کتاب عزیز خود می گوید
 حق کان یربوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشک بعبادة

ره احمد از بینم قوم را که توبه با خدای من گشته چون هیچ گونه هدای عمره
 هل ایترا انگوی از زانی داشت لایب هیزی در ایشان پیدا می آید و ایشا نزد
 خزان من دانند که راه بروند بنزدیک هر کسی میروند که گویند ایشان بر هیزی
 اند و اعلیایان ناپیرا سنگان اند نه راه شریفی می دانند و نه راه
 حقیقت و فکر میندار که بوی حقیقت بدماغ کسی سدی شریفیت آن
 میود است که کسی گوید بحقیقت رسیدیم وای مرد شریفیت کشد آن راه
 زدیقت ز غم را که از آن غم و ز خرید که بژده شیطان گردید و هرگز نیز
 باره نتوانید آمد همدکنید از چنین راه و همین سخن که ز یاد ابلیس
 است این قوم که این سخن می گویند نه بر راه شریفیت اند و نه در راه حقیقت
 و نه در راه معاملت خلوه و نه نیز در راه دنیا اند که بنا و بی خراسان توان
 شد گردان راه و گرد آن قوم نباید گردید که بدین صفت باشند زیرا که ایشان
 بزرگان شیطان اند و ابلیس ملعون ما را دشمن بزرگست و دیرینه است
 و باید ما آدم صلوات الله علیه و سلم همچنین کرده است که گفت ای لکما
 لمن الناصحین خدایها بغرور سوگند بدروغ میخورد تا آنگاه که او را
 فریفت و از بهشت بیفکند چه عجب اگر ما را از راه اولیای هدای عمره
 بگرداند او همواره قومی تا شبان دارد تا کار او بر باد می راند و آن

ملعون برایشان پیری و استادی بکینه و سخنهای شهید گوار از هر آینه در
 زبان ایشان می رگد تا هر که آن بشنود بدان فریفته شود و بد دل و چشم فلان
 می آید چنانکه با هوای ایشان ساخته آید چنانکه در کتاب غیر خود
 می گوید فین لرم الشیطان اعمالهم تا آخر آیه تا هر تابی که آن بشنود
 گوید که این بود چیزی است و در راه حقیقت و حقیقت مرد و تابی
 همه دانند تا او را سر از راه برتابد و چون دیو و دیو مردم از پی او در می آید
 و هر کجا که او را از اینجا خلاص خواهد بود هر کجا نوحصیتی بکنند که
 نزار کرد فلان کسی نگرددی که راه تو بزند و هر کجا اهل علم یا اهل صلاح
 یا ارباب حقیقتی یا خداوند وقتی باشد او از آن هند فریاید و با نوحصیت او
 این باشد که گردانندگان نگردید که راه شما نزنند که راه عابدان است
 و راه دانشمندان دیگر ای دوستان و یاران و فرزندان و برادران و فرزندان
 من زمینها را که این سخن در گوش نگذارید که اول قدم از نهاد ^{حقیقت}
 شیطان اینست که عیب اهل صلاح و اهل علم را چشم تو بیاریند
 و بی علم هیچ کار نتوان کرد و هر چه کنی همه تاوان آید راه هدای را
 غم و دل سه چیز بیاید تا راه هدای بتوان رفت اول تقوی و ورع
 و توکل تا بیاید و اگر نه زهد با مال بیاید تا هدای غم و دل ترا از آن

زهد علمی رویانده که بدان علم راه هدای توای رخت یا محبت غالب که ترا
 از همه چیزها بستاند نه فرادنیاد دهد و نه فرامغی آنگاه هیچ هیبت
 نتواند زیرا که او درستان خود را فراسیطان ندهد و بدست دیو و دیو مردم
 گرفتار نکند راه هدای عزوجل بجز ازین سه طریق نیست و این را علم بیاید
 تا شب را و نایب را و در هر مقام که مرد باشد لابد بی علم راست نیاید هر یک که
 بنده رسد بجمله مقامات اولیا بعلم شریف رسد چون بیک هیو یار و هیو از
 دی ترا شریعت دیدن از وی بر باید پرسید و اگر نه دانست بیاموزد و اگر
 گوید ای مرد های های گوش فرا کار خویش دار که اشیطانیت مگر که
 عقل از های بر خفته باشد آنگاه معذور باید دانست و اگر عقل بر های دارد
 و ای مرد بر شریعت که او خود بخورد شیطان است طریقی ضالی گرفته
 باشد که اولیای هدای را از راه می برد در آن مقام هرگز ابلیس آن نتواند
 کرد که این کسی کند که بدین طریق باشد زیرا که شیطان در میان حلقه
 در دستان تو اندامه آثار را این کسی گوید پیر حلقه در دستان او با قوم
 نیز برای برادران و عزیزان و یاران من از همین قوم هند کنید که
 فتنه ایشان در میان قوم در دستان بیتر از فتنه و فحش است در میان
 قوم وی و از فتنه دجال زیرا که فتنه دجال روزی چند بردارد و بگذرد و آن

این قوم هنوز دجال نآمده مگر که ایشان امت محمد را چه گفته باشند
 است و چندین مسلمانا را در راه زنداقه کشیدند و جمله این قوم همه صلح
 بدام بسته اند که ما اهل صلواتیم مرددین دار و صلح بجاست که ما تم
 صلح بداد که صلح با همین قوم افتاد در روزگار پیشین چنان
 بودی که بصلح زیستن مردمانا بنات بودی اکنون چنان شد که
 این قوم که میگویند که ما اهل صلواتیم صلح را از صلح بردند
 و صلح از صلح برخواست و اهل علم نه اگر چه بان سرت می روند
 که رسول علیه الصلوٰۃ والسلام و صحابه او رضوان الله علیهم اجمعین و تابعین
 و صالح دین رفته اند آفراده راست میگویند و شریعت در خلق می آموزند
 مثل علمای امروز بازمین قوم همچون مردیتا که در قحط سال خور و بار دارد
 می فروشند اگر بیارغی خورد آفریندگان می خورد که هلاک نکر در دنیا بود
 و اگر چه به برای فروش هر که می خورد می خورد سیوی گردد و جهان
 بکنار می آرد و مثل آن قوم چون دزدان و مردم خوران بود هر جا
 مردی که باشد که در وی هرستی باشد بپیمیزی که او را بتوانند فریفت
 می فریبند و جهان و سود او بزیان می بزنند و هلاک دین و دنیا و جهان
 او می خوانند و ایشان ازین بیخبر و این دزدان همچنین در راه دین

نشسته اند هر کجا که نوتا پی یا اهل صلاحی یا کسی که در روی چیزی باشد
 بدان وطن و مسکن خویش می کشند چون در وطن ایشان شدند اگر فواید
 که بازگردند به هم حال نگذارند که باز بیرون آیند لکن هم همان رفت
 و هم سود و هم زیان و هم ندامت بار آورد اما آن مرد که فرودار بار دارد
 اگر در بار پیودن بار بر استند خیانت نه رین پردونه هلاک کند
 همچنین نه در فراع سال و نه در تنک سال بی نان نتوان بود که مردم
 هلاک شود همچنین مرد مسلمان برای حال بی علم نتواند بود لکن علم باید
 در عمل مقامات همچنانکه تا مرد را جانست از نان باره نیست همه سجانه
 و تعالی ما را گفت فاقه و اما تیسر من القوان گفت قرآن بر خوانند
 در نماز آنچه شمارا آسان تر آید نگفت کرد و بگویند آنچه شمارا خوشتر
 آید و تا نماز بر نخیزد علم شریعت بر نخیزد کسی هست که هزار بیت بر زلف
 و قال وقد وبالاورع و موی و لفظ مشکین بگویند و در کوی آن می
 کند که این همه سماع می کنم و اگر فراوی گوی که در دو رکعت نماز فرجه
 هیت و سیت و فضائل هیت گویند ای مرد چون افتادی بر من
 برو که من گرا این ندارم ای مسلمانان چنین اهل صلاح را چه گویم
 من چنین کسی را بجز الحق دیو برده ندانم و راه زنی دانم که

راه خدای عزاب حرکت کند و مسلمانان را در روز ^{صلاه} و بال من افلکته و محقق
 از او آنکس را دانم که او را اهل صلاح دانند و گویند هر که با قتل
 و بالغ است و در داوود اسلام است علم تربیت در روی فریضه است
 و اگر نداند در خدای عاصی است و اگر گوید نباید دانست کافر است
 اگر آنکس این می داند از دو بیرون نیست یا عاصی یا کافر است
 و من از چند تن دیدم که می گفتند که صاحب کرامت انبیون
 بنابر ستم نه الحمد راست بر توانستند خوانند و نه علم و هنر و نماز
 و روزه و اجتناب از نه هیچ فریضه و سنت دانستند همین
 آموختن برایشان عرضه کردم ایشان را در آن هیچ جلدی ندیدم که
 کردند من در آن کار سخت فروماندم تا محقق که گوید که صاحب
 کرامت ابتدا یان در وضع زن ترکه امی گوید که من دیدم تا این
 چیست که در میان امت محمد صلی الله علیه و سلم افتاده است از
 عظیم فتنه که اینست بار خداوند با صلح آروحه را
 توبه تصوع کرامت کن یا ارحم الراحمین و یا فیو الناصری
 بحاله التوفیق

باب پنجم

دلیل

اندر بیان کردن مباح بخت و کسب و کارهای

أهل صلاح و زهد و ورع و تقوی و امثال این

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم صفة الحق علی الخلق ابو نصر
 احمد ابن ابی الحسن التامنی الجامی نحس الله روحه العزيز گوید بدانکه
 مقام مباح بخت از درجه برپین و از مقام بلندترین است و هر که
 در مقام مباح بخت بتواند رفت درجه صدیقان یابد و زود که بمقام
 صدیقان رسد زیرا که در راه بندگی هیچ مقام از مقام مردان ازین
 مقام دشوارتر نیست از بهر آنکه بر نفسی و چشم زخمی که بنده بگمزند
 از وی در فواید فواید که پراگندگی و بدین نگریستن همه فواید
 اگر بخت دارد دست و اگر نه بیند آن بماندستی که فواید که از حاد
 نزاری همه فواید را روز قیامت حساب بیم کنند آنکس که او را
 در مقام مباح بخت اخلاص حساب روز قیامت می گویند آنجا است
 کن زیرا که هیچ کس حساب دوباره نخواهد بود چون همان اینجا
 است کردی در آن جهان از حساب رستی چنانکه خبر بدان ماطقت
 قال النبي صلى الله عليه وسلم و لعل في ان يدخل الجنة من امتي سبعين
 الفاً لاهسان عليهم ولا عذاب مع كل ألف سبعين الفاً و ثلاث

هشتمین من هفتاد و بی یاری هفتاد و بیست و یک که رسول علی لایه عدو سلمی فرمایند
 وعده کرد مرا هفتاد و بیست که در برهشت آیند از امت تو هفتاد و بیست و بیست و یک
 و بیست و یک و با هر هزار هفتاد و بیست و یک دیگر بفرستم در متابعت ایشان
 و سه فرج دیگر هر فرجی هفتاد و بیست و یک دهد ای دانند که ایشان و آن آن
 قوم باشند که هر یک را بیست و یک کنند هر یک گویند بخت گویند و
 هر یک نگرند بخت نگرند و هر یک هفتاد و بیست و یک هفتاد و بیست و یک
 روند و هر یک گویند بخت گویند و هر یک نگرند بخت نگرند و هر یک فرج
 کنند بخت فرج کنند و هر یک هفتاد و بیست و یک هفتاد و بیست و یک
 بخت هفتاد و بیست و یک نشینند بخت نشینند و هر یک گویند بخت گویند
 و هر یک هفتاد و بیست و یک عمر درین فرسارزند هر چه کنند
 بخت کنند و هر چه نکنند بخت نکنند و ما هفتاد و بیست و یک
 از ناکردن آن همچنان پرسند از کرده آن چنانکه گویند هر کردی
 همچنان گویند هر نکردی هر دورا بخت باید اگر کسی را از خواستی
 پرسند که هر خواستی آن دیگری پرسند که هر خواستی اگر
 کسی پرسند که هر علم نیا بختی آن دیگری پرسند که هر آموختی و هر
 بیاموختی بدان کار نکردی هر دورا بخت باید اگر کسی را از زن پرسند که هر

کردی آن دیگر را بپسند که هر آنکس در دنیا تکه از خیل بپسند که حال
 بر اجمع گری از سخی بپسند که هر افرج کردی و در چه جا بردی و بدانچه
 فرج کردی به فواستی طلب ضای من هستی یاری مردمان همچنین بد
 بیک موی پسند از رخل و فرج و از بد و نیک تا بدانچه فویشن را
 خاری و اگر جگر و نخاری بپسند که باع کرده بودیم هر آنخاری بپسند
 و از حره ریدی و سفیدی تابادی که خرا تو هر چه در راحت آن و صفت آن
 با تو گردد بپسند و همه راه باب می باید در دنیا تکه خدی تعالی از تو پسند
 راست باشد هر چه مرد در دنیا سرب ^{عالم} متعیر فرماندگی آدمی به این جای
 بتواند آورد آنگاه همیشه مرد در طریق ^{تجدید} تفویض رود تا آنچه از خدی می
 آید بدان هشود و فرستد می باشد آنگاه جای رسد که چیزها باشد که در آن
 هشود و فرستد تواند بود فروماند بسیار هر چه بکند در مانده همچنان تکه
 و اخوض امری الی الله بر خود خواند قال اسلمت لرب العالمین نیز بر خود
 خواند و کار خود به تسلیم کند این مقام از روی دست آید چون در دنیا مقام
 دست آمد آنگاه کارهای دنیا کردن او را مسلم باشد و عملاً از روی حجت
 افتد زیرا که او را هر ^{ثبت} دنیا نباشد و زیان له هفت از دوستی دنیاست
 نه از یورن آن و دلیل برین که همین است آنست که صوره سجانه و تعالی در

کتاب عزیز خود می گوید زین لنا کرب الشهوات من النساء والبنین والقنطیر
 المنظومة تا آخر آیه همچنین این چیزهاست که فدای عز و جل عزیزی را چیزی
 فعل زیاد و ازین عجزه فدای عز و جل بردارد این چیزها را بدان فواید هیچ
 عیب نیست عیب حب الشهوات را آمدنه عین آن چیز را ما را احتیاج
 بقول هدای عز و جل باید کرد و بدانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است
 و هرگز نه فدای تعالی و نه رسول صلی الله علیه و سلم دنیا و نه کسی دنیا
 هرام نکرد و دوستی دنیا و کار هدای تعالی بشیران در دادن هرام است
 و آنرا بر آن جهان و بر کار هدای عز و جل اختیار کردن هرام است
 مردی از اهل صنف فرمان یافت در پیش در خانه و چون جامه او بیرون
 کردند دو دنیا پار و درم از روی از جامه او بیافتند آمدندش رسول
 صلی الله علیه و سلم بگفتند که دو دنیا پار و پار و درم از جامه او بیافتیم چه
 می فرماید رسول گفت **هَمَّا لَيْتَانِ فِي النَّارِ** گفت آن دو داشت از آتش
 و عبد الرحمن خوف ازین جهان بیرون شد چندان زر و سیم از وی بازماند که
 سیک ^{همه} یک زن از مال او بیرون کردند چندان زر و سیم ریختند که حرکت
 از آن سوی زر بود آن دیگری را که ازین سوی بود نمی دید و عبد الرحمن خوف
 از عسره بشره بود پس دیدند که نه زر و سیم است که می زیان دارد بلکه

دوستی آنته و هب الشہرات است کہ زیان کار است ہون کسی را از وی
 نفع و ضرر نباشد و او را بصورتی نگیرد اگر چہ ہرآن از ان وی باشد زیان
 ندارد قیاس ازین رو چیز دیگر کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ کسی در رزم و
 بجای در مع لکرو در باب بازرگانی مگیرید التاجر الصدوق الاصل مع
 الصدیقین والشہداء یوم القیامۃ و در جہد دیگری فرمود ان التاجر یبشون
 یوم القیامۃ مجاراً الاصل بڑ و لقی و صدف یک بازرگان را می گوید کہ او
 روز قیامت با ہدیگان و شہیدان باشد و یکی دیگر را می گوید روز قیامت ہر چند
 بہ کار و زیان کاری دست شد کہ عیب از ہیز دیگر است دنیا خود در اہل
 ملعونست عزیزان خود را حکم کہ خدای عزوجل فرمودہ اما لعنہ ان کان
 منہا حکم کہ خدای عزوجل با ایشان ہند ان لطف و کرم و فضل کردہ است
 کہ این ملعون ہون بہت ایشان سیدہ سب عمت و درجہ گرد خاندانہ
 خبر بران ناطقت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ایما جالب طلب طعاما
 الی الارض المسلمین بعد ان یلون الوضی والفلان عنده سوائہ فری الخاین
 فی سبیل اللہ ثم قرأ و آخرون یربون فی الارض یتفقون من فضل اللہ و آفرون
 یقاتلون فی سبیل اللہ پارسہ خبر چنین باشد کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 کسی محبوب نبود کہ او خواہد بار یا ہر بار پای کہ مردمان را بدان حاجت باشد

از های بزین مردمان برد یا بسر ایستان بردین از آنکه اورا تنک سال فراموش
 سال بی بود بدستی که همچنان کسی است که در راه خدا و تعالی کسری زنده و در غزای
 پس این آیت بخواند و آفرین یفرین فی الارض یتغنون من فضل الله و آفرین
 یقاتلون فی سبیل الله خاک فیهین بلکله لهره عاقل و فرزند است نمود
 داند که چه می خورد بیک غیر بنو قیل یا رسول الله من المؤمن قال انبی علی الله
 علیه وسلم المؤمن اذا اصبح الی غیفه من این یکسبه یطلب الحلال و تبرک الحرام
 و قال رسول الله علی الله علیه وسلم الطیب ما اکلتم من کسب ایدیکم فانما داور
 فلیفیه الله کان یا کل من کسب یدیه یا سب فیهین باشد که رسول صلی الله
 علیه وسلم بدستی که پان ترین و معلول ترین طعمهای شما است که بخورید از
 کسب دست شما باشد بدستی که داد و خلیفه هدایت او از کسب دست فریشت
 همزدهی مثل زبیا با مرد همچون زیت هر مردی که مرد باشد او زن را دارد خانه زن
 او را و حرکه نامرد باشد در دست زنا اشیر باشد زن عزیزانی او را طلاق
 دهد و هر زنی نکاح کند و هرگونه که میخواهد میگرداند هر کس که دنیا
 او را می دارد او از حلاله شد گمانت و حرکه او دنیا را می دارد خواهد
 دارد و خواهد طلاق دهد و خواهد کسی بخشد و خواهد نگاه دارد
 هرگونه که کند او را مسلم باشد قال النبی صلی الله علیه وسلم غیر الغنی مالاً

بطفیله ولا یقولیه یا ربی خیر همین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید
 بهترین تو آنکس را آنت که ترا طامعی نکند و بی راه و مرفقه نکند پس چون
 حقیقت بگریه غم و غریب و بخل و امل در ازهارا فریادی دارد
 این یکه نمل بشودی دیگر نمل بشو دنیا همچون ماست که با مردمان دشمن است
 زهر دارد و گشته است تا حرکه مارافست و اصون ^{علی} او داند او را از عمار
 و داشتن او پس زیان ندارد بلکه دشمن را در بند کند و از خونیر فائده گیرد
 اولیای خدای عزوجل اگر دنیا فرادست گیرند همچنین فرادست گیرند که یاد کردیم
 و کس را این مسلم ^{نصیب} نشود و هر کس آن نتواند کرد چون آن نتواند کرد باری
 دشمن را بدشمنی باید راست و درست را بدوشی و با دیگران داورى شاید
 و می باید دانست که آن کس را دران علمی است دیگر از اینست و این نصیحت
 تمام است که دوستان ما مسلم از بهر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم می گوید
 قال الله تبارک و تعالی اَهْتَمَّ مَا تَقْبَلُ بِهِ عِبْدِي الصَّحْحَى چون خدای
 عزوجل می گوید دوستترین عباد ترا که مرا بدان پرستند نیز دلیله من نصیحت
 است که از بهر مرا کنند طاعت راستن خدای تعالی فرمان برداری است
 همه و تترافا صفة دهنده های که آن رتوار تراید ^{سرو} فَرَجٌ تَرَا عَرَادًا
 اگر به خدای تعالی نفورده است ما را و ترا خود از ان باز نشودان راست و اگر نه

آن همه طاعت که آن مُدبر بخت شقی بگرد اگر آن بی که نه برادر او بود حریفان
 کردی او را ازان همه نصیب تر بودی طاعت همینان باید کرد که در خِلا و در یلا
 و سر و غلانیه هر کجا که باشی او را فراموش نکنی چنانکه خبر بدان ناطقت
 قال النبی علیه الصلوٰة والسلام من اطاع الله فقد ذکرا الله وان قلت صلواته
 وصیامه وتلاوته القرآن ویتعصی الله فقد نسی وان کثرت صلواته و
 صیامه وتلاوته القرآن پاسی خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم
 می گوید هر که خدای را عزوجل طاعت دارد بدینکه او را یاد دارد اگر چه
 اندک باشد نماز او در روز او و قرآن خواندن او و هر که خدای تعالی
 عاصی شود بدینکه او را فراموش کند اگر چه بسیار بود نماز او و روز
 او و قرآن خواندن او هر کاری که از اجبت نباشد اگر چه در اصل
 آن راست باشد همه بر ماست نه ما راست از همه نفع که باشد دنیا
 و اگر کاری بود که اصل آن نه راست بود همین صحت در آن راست بود خدا
 ازان سلامت باید و حجت همینان باشد که با خدای تعالی راست بودند
 مردمان هر حجتی که با مردمان راست کنی که با خدای تعالی نه راست باشد
 مرد در سلامت افتد و هر چه با خدای راست باشد اگر چه با مردمان نه
 راست باشد مردنیات باید و هیچ کس را بر حجت کس اطلاع نیفتد

چنانکه یقین بر آنکه چنانست که او گوید هرگز ترمت بر نخورد پس
 دل در حجت باطلوه نبایدست همه منافقان بحجت باطلوه است می گردند
 که ایشان بگویند و لیکن چون باهدی نه است بود درکت اسفل باز آور
 و جمله دنیا همه مباح است و مباح از دو بیرون نیست یا ترا باشد یا بر
 تو باشد فرج از دنیا طلب کنی که حلال باشد و حجت گیری صحیح مژد و توان
 باشد چنانکه خبر بیان تا طقت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من طلب
 الدنيا هلاکاً استغناءً عن المسألة وتعطفاً عن عماله وطلافاً
 علی جاره لقی الله یوم القيمة و خبره کالقمر لیلة البدر یا سی خبر حسین
 باشد که رسول صلی الله علیه وسلم فرماید هر که دنیا طلب کند از حلال
 از شهرات تا هجرت از سوال کردن باز دارد و بر حلال خود مهربانی کند و
 همسایگان را نزدی کند روز قیامت می آید روی او چون ماه شب هلالی
 می تابد و این حجت از روی خدای داند پس و آواز فریشتن نیرداند و هیچ کس
 دیگری نداند و هم در خبری می آید از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت من طلب
 الدنيا هلاکاً مفاهراً تکاثراً لقی الله یوم القيمة و هو علیه غضبان
 یا سی خبر حسین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گوید هر که دنیا طلب کند از
 حلال از شهرت بسیار مفاهوت را از روز قیامت باهدی است و خدای تعالی بروی

چشم باشد پس این هر دو سرد همان پیک کار کردند و هر دو عجلال کوشیدند
 و لکن جهت یکی با خدای تعالی راست بود خدای از روی خشنود گشت و آن در
 جهت نه راست داشت خدای تعالی بروی چشم گرفت با خلق ساز که هر
 با خلق سازی نه ساخته است و درجه بیابان بحجت باره صدقان
 مناسبتی دارد همچنانکه کسی از شهری بشهری خواهد رفت
 چون بدان شهر نزدیک رسد از دور کوشکهای آن و منظرهای آن
 می بیند فویستن را از آن شهر شمارد اگر چه هنوز در آن شهر
 نرسیده است مقام بیابان بحجت همچنین است مقام بیابان بحجت
 مقام سخت بلند و درجه بس عظیم است اگر کسی را از کسی
 این مقام معلوم گردد که وی در آن است و او نه چشم تو عظیم و
 هر وقت در وی نگردد مرجع آن تمام تر بر دین فویستی و بر روزگار
 فویستی چشم کرده باشد اما اگر نداند بر شهر دهد هم زبان دارد
 اما نه چندان در جمله نوق را همه چشم صورت و اعزاز باید نگریست
 تا در دو جهان از استگاران باشی و بالله العون والتوفیق

باب

اندر بیان کردن قناعت و تسلیم و تقویض

و رضا بقصد قسام و جمع وضع آن

شیخ الاسلام تبیة الأبدال قطب العالم صیحة الحق علی الخلق مقبول و
مقتدای جهان ابونصر محمد بن ابی الحسن النعمانی الجای تدبیر الله روحه
العلی در می نویسد که جمع کاری نیست که آنرا ابتدا و آخرها نیست و هرگز ابتدای
آن کار با منتزاع آن است بنا بر این مناسبت ندارد همچنانکه اذان رسول
صلی الله علیه و سلم صحیح کار اذان فراتر نخواهد بود و ^{عربی} ابتدای آن با آنرا
آن صحیح مناسبت نداشت مگر صلوات الله علیه نخستین خبری است که رسید
در می گفت نمی دانم این هیئت مرا نبه می دارد دیوانست یا فرشته یا خود
هنوز است که بر من غالب گشته راه فرار خود نمی دانم و چون بدانت
که هیئت طاقت بیا هیول نمی داشت هرگاه که هیول علیه السلام بیامدی
گفت دروف زملونی تا چنان شد که از مقام هیول را فراتر کنی ^{اعلی} هیول گفت
یا محمد اگر از بیجا که لقمه ای قدم فراتر زهم در حال سویم و رسول صلی الله
علیه و سلم رسید آنجا که رسید و دید آنچه دید و شنید آنچه شنید و طاقت آن
همه داشت زمانی از رستگاران می گریخت و بگوه و غار می شد و
در رسید از سراسران و زمانی در اعلی علیین قدم بر مخلوقات می نهاد و

در شان و در آمد که مانع البصر و ما لطفی حرکت این حال با آن بر این نکته
 اما آن راه که رسول صلی الله علیه و سلم بر آن رفت بر هایت حرکت
 بر هوا صد که راه اولیای خدای تعالی و مقامات ایشان بود و بدان پس که
 اولیای خدای تعالی سینه بودند راه انبیاء باید رفت و قدم بر قدم ایشان
 باید نهاد خاصه بر آن محمد عربی قریبی لها شئ که سر و رسمه سالکان
 راه و مقم همه انبیاء و اولیای اوست و بهترین همه را هرگز نیز راه
 باشد و خداوند عزوجل او را چنین فرمود که یا ایها المزمحل قسم الله الاقلیل
 نصفه الی آخرایه و در دیگر سوره می گوید یا ایها المدثر قسم فانذر
 ربك فکبر و هبای دیگر می گوید فترجیبه فاعلم انک عسی ان یبعثک ربک
 مقاماً محمداً و هبای دیگر می گوید و اهر علی ما یقولون و سبح کبر ربک فی
 طلوع الشمس و قبل غروبها و هبای دیگر می گوید و اعبد ربک حتی یأتیک
 الیقین و اینست راه و منزل و مقامات اولیا و بدین مقامات راه
 درین ابواب یاد کرده آمد و حرکت نه بدین راه بود در جناب است
 و شایسته از بدعت کار دور است ثابت نیاید کرد و درین دنیا باید کشید و
 گنج بست آورد و در فریته زیاد آنگاه خود دانی که چه باید کرد و بدایه
 گنج نامه کسی بر خوی گنج دار نشوی ازین صد هزار حکایت آرزو یار نیاید

سیه تریه تخم ز اما از آن همه گنج و هزینه یلک ^{مکه} راند که تو باشد چیزی فرا
 دهند و اگر نه غرور کسی محروکس را غرور مده که هر هسرت و ندامت
 باز نیاید و آی دوستان نصیحت برادران خویش نگاه دارید و بهر سنی
 فراهم شود که در جاه ها و به بانید و سودندارید و هر چه را بشما می باید
 درین جهان و در آن جهان بن و فرزندان من یاد و مدین و مدنیای من یا نکلید
 ای عزیزان و برادران من که شمارا درین بس تجربه بیفتاده است نگاه
 و اند سالت تا ما در کای افکنده اند و هیند از شو و شر این راه بر ما
 کشاده اند که بصیر کسی را هود آن باور نباشد هیند از ائمه و
 چه از مشایخ طریقت با شما می گویم و پرده فوس می درم نصیحت برادر
 فوس نگاه دارید که این کار بدین راست نیاید که کسی از شر ^{ادعا} دعوی فوس
 نبرد بزند و یاد در میان خلقه آستین فرود آندند سری در جنبانند
 ایای بر زمین زند یا عا و دعوی هیند بکنند یا کج و کج هیند بکنند این
 هرگز نه رسول صلی الله علیه و سلم کرده است و نه صحابه اولیاء اولیا
 را نکلید ^{نقد} ^{زند} استم اما این نه حالت اولیا ^{صفت} هیند است این زهاد کج بود
 دعوی مردم است ^{نقد} ^{زند} حالت اولیا ^{صفت} هیند است همچون باران رحمت بود بر هر که
 بار داد را از آن رحمت نصیب باشد اگر بر زمین بار دهنندان نبات و

و سوره همیشه بیدار آید که حرکت فرایند آسوده و خوش روح باز گردد
 و سجای آن بدوی ایشان پدید آید و نور هدایت در کار ایشان پدید آید
 هر در کار دین و دنیا دست و پای همیشگی و زبان ایشان همه در
 بند عصمت خود باشد و هیچ کار نزد ایشان که نه چنان باید چنانکه
 یاران رسول صلی الله علیه و سلم بودند هر چه ای که بودند از شست و
 خاست و گفتار و کردار ایشان همه ملک را نیک افتادی و سود
 دانی چون در حلقه درویشان نگریم گویند ما راه ایشان میروم
 حرکت از مسلمانان که می بیند حرکتی زنااری برمی بیند و این راه ایشان
 بسیار است که می افتد حرکت روی حلقه ایشان زنااری او از تبلیغ
 و ترلیل و تسبیح قرآن خواندن شنیدی امروز حرکت روی حلقه
 ما می نرود و از دور فرامی نغوی و راست بدان ماند که گویند فریاد است
 که همه سرمتاگشته اند .

روزی در شهر نیشابور بودم در ویسی درویشان از احوال گرفته بود
 ما را نیز خوانده بود چون درویشان جمع آمدند و هر یک با کار بردند و
 دست فرا سماع کردند من رفواستم تا وضوی تازه کنم این من را باز آمدیم
 در میان ساری می گریست گفتم ای درویشی چرا می گری گفت پس چندان بود

تا من برین خرابانان امر معروف می کردم که در صحابگی من بودند امشب یکی ازین
 خرابانان مرا آواز داد و گفت بیا من بیرون رستم از دگر نیمه کوی خرابانان
 بود آن مرد خرابانی گفت بیا و فرستو و انصاف من بده تا سماع این
 در دیتان که در ساری تواند گرم تر و خوشتر است یا از انان خرابانان
 سرگند من دار که و ایستاد و هر دورا فراموش تا کدام بهوا نزدیکی است
 مینا نفوسیم آنچه درین ساری من است پیش از ان خرابانان بهتر و بهتر
 نزدیکی است این گریستن من اینست گفتم خاموش که ایلیس در
 بیسی تو ز یاد ما است این عزیزان سرگند عظیم بر من داد که فرار در ساری آی
 تا چیزی به بی بی چون فرار در ساری ختم همچنان بود که او گفت و چند های
 دیگر گوسه فرار است همان رنگ داشت بلکه این بسیاری بران فرید داشت
 که طریق آن قوم را سبب ایشان راست تر بود اگر می دانید که کسین است
 که بین راه عقده مرگ را باز نتوان گذشت و توشه قیامت بر نتوان
 داشت فرادین توان کرد که این در ساری کنی و ها کرد و همان گری حال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم الکیس من ران نفسه و عمل لما بعد الموت
 و الفاهوس من اتبع نفسه حواء و معنی علی الله المغفوة پاسی خبر کسین
 باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم سگوبید هر چند وزیرک آن باشد که

تان خود را در بند آورد و هر کاری که کند پس مرگ را کند و بدکار و جاهل است
 کافران
 هوای خویشی کند و نمی بردای عز و دل کند تا مرزش در روزگار پیش آنکس آنکه
 طاعت کردند همواره ترسان بوزیدی اکنون روزگار همان گردید که به
 پرستی بی رحمت چشم داریم مهر صلوات الله علیه این غیر بار داشت
 ان اول سنی ترفع من هذه الامة الامانة والتمتع حتى لا ترى
 تكاد خاشعاً گفت اول چیزی که این امت بر دارند امانت و ترسکاری
 بردارند تا همان شود که ترس نیابد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يمسح قوم في آخر الزمان من استى قردة وحنائير فليل وحم شهرون
 ان لا اله الا الله وانك محمد رسول الله قال نعم ويومنون ويصلون
 ويجون قيل فما بالهم يا رسول الله قال اتخذ المقنيات والمعازف
 والدخوف وشربوا هذه الاشربة وياتوا على لهرهم وشربهم
 فاصحوا قد مسحوا قردة وحنائيراً يا سي خبيرين بانك رسول
 صلى الله عليه وسلم سگويد بگردد اند قومى را در آخر الزمان از امت من
 بوزنه و فوك گفتند ايشان شهادت مى گویند که لا اله الا الله
 محمد رسول الله گفت آرى روزه بدارند و نماز مى کنند و حج مى گذارند
 گفتند يا رسول الله ايشان را چه سید گفت فراگیرند قوا لون و کرد

گویند از لنگرگان و غیر ایشان و زردیها از هر نوع می زنند چون در صورت
 زردیست و من آشفته ازین شراب مسکرو و شبا گندارند بر صحرای هوس چون در
 و آشامیدن و لهر و طرب بستی که با مدای بود که ایشان بوزنه و هوز
 گردیده باشند شب گند استن بر همین بیان این بار آورده می گوید بسیاری
 بنام بنام تا در هیچ کتابی چیزی نیست که حرکت کرده بود یا چیزی ازین
 که می زنند بزنند یا پای فرو کوبند چندان است صبح ندیدم اما
 بسیاری دیدم که حرکت های را یاد کند یا ایلیا بگوید سبحان الله الحمد لله
 و اگر بگوید لا اله الا الله و الله اکبر و اگر استغفار کند بسیار ثواب
 یا بد اما اگر مارانه هوا و بلد گرفته است چنانچه آن کنیم اما چون هوا
 از ما این میخواهد و متابعت هوا میکنیم لا بد همین باشد اما اگر متابعت
 فرمان هدای و رسول کنی خالص رسول الله صلی الله علیه و سلم ذکر الله
 بالعداة و العنی غیر من معظم السیف فی سبیل الله یا سبی غیر همین
 باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید یاد کرد هدای عز و کل در بامداد
 و شبانگاه برهت از شمشیر زدن در روی کافر خوبی که همه مفسدان
 بدان مفسد می شوند و همه خوابان بدان خوابانی می گردند ما بدان
 زاهد و ابدل شویم جیت و خردات و سیم کتد حمار کاستی من

نمی گویم کما ع در روایتان هرام است اما این که می کنند که کما ع در روایتان
 است بلکه کما ع مفسدان است و حرکت کما ع همین دانند و نه در روایت
 است و حرکت کی شنیدی که در روایتان اهل صفه این بیت گرفتند
 و سب و روز دین فرا سر آوردند و ابود که در روایتان از چیزها
 کما ع افتد که دیگران از نیفتد و این مسلم است و ابیات و اشعار
 هست که آن توهین و هکمت است و آن حرم مسلم است و از شعر برهنی
 هست که هکمت است و آن حرم نیز مسلم است زیرا که رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود از من الشعر الحکمة و قال النبی صلی الله علیه و سلم الکلمة
 الحکمة یسمعها الرجل فیعمل بها او یعلمها غیره فیر من عبادة سنة
 اکنون آمدیم بادل سخن حرکت را در راه گرفته است و میخواهد که بر
 سیرت رسول صلی الله علیه و سلم صحابه او برود قناعت و تقوی
 و تسلیم و رضا بقسمت قسام و راستی با اخلاق با امان و بر وضو و تلاوت
 قرآن و نماز و روزه و بیداری شب و در یاد کرد خدای بودن و راست کاری
 و راست گفتاری و امانت نگاه داشتن و زبان از هلق بی کوتاه داشتن
 و حرص دنیا و جمع و منع از دل بیرون کردن و بغض و حسد و عداوت با کسان
 از دل دور کردن و خود را از مسلمانان کم داشتن و همه اهل اسلام را در دل

جای دادن و نفوس و منزه بگری و تعصب ناکردن و بر این طریق استادن
تا مرگ آنکه اگر کسی را آن صفای همایون از بالای سعت در برد و او را این
روزگار و ظلمات آن ^{خلیص} شستماند چنانکه دل وی از این نوع که خلق در مانند
قانع شود و او را محبت غالب بید آید که همه او را ببیند آنگاه سماع
این ابیات او را مستقیم گردد و اگر داند که چه می شود اما چون این
سخن بر دم بندد و زندیقی خویش در آن میان تعصیب کند بنابر اگر دنیا
روستی دارد همه زرقه ^{میله} و دروغ و نفاقند و همه هالک و محالست
و اگر در دل به دنیا ندارد و بقسمت قسام قانع است و از گرفتار کردار
تو قانع است حال پای وی سرمه چشم کن که لغز به ایزد اما
ازین راه درویشان قومی ناهو نمردان در آمدند و اهل صلاح را بدنام
کردند و اباحت گری بردست گرفتند و هود را در میان امت محمد ^{صلی الله علیه و سلم}
پرالفتند و هود را در میان این قوم افکندند تا راه شوشی کردند آنروز
به های آنت که از روشی محقوب کسی سخن گوید نه بحرمت که زبانش
در ساعت لال کرد و زبانش زوال آمد اما در میان بر قومی از مسلمانان گروهی
ناهو نمردان در افتادند که خبری دین و دنیا از ایشانست درست
بیش است ازین قسم که تجربه افتاده است باین سخن نه پوستین

کسی در سم که تجربه برده است که پیدا شتم از آن حرکتی چون زاهدان
 کوه لبنا نند چون یک چندی برآمد شوم گفت آنچه دیدم زیرها
 ای برادران و عزیزان من که حرکت را نیاز بوده باشد نه بدین و نه به دنیا
 بر نیاز هیچ تکیه ^{اعتماد} مکنید که هر دو بر باد رفته و دست از شریعت باز
 مدارید اگر چه یک چیز باشد و حرکت از وی ترک شریعت به بینید با وی حکمت
 مدارید اگر چه یک بار به بینید حرکت امروز ازین قوم کمی را اعتقاد نیکو کرد
 و ایشان را ریسای راه داد دین و دنیا بزبان آورد و گفته انصیبه اگر در غیب
 این پیسنده است اگر نیستید این و مانند این فائده نخواهد بود حرکت
 بقول خدای و رسول راه نخواهد برد برای چیزی همراه نبرد هوای او و عقل او
 غالب است از او برهن نیاید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من
 مؤمن الا هو یعاض فی کل صباح عقله و هواه فان غلب عقله
 هواه فیومه یوم صالح وان غلب هواه عقله فیومه یوم سرور
 و ایسی خوبترین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید صبح مؤمن نباشد
 که نه هر روز با مدارستی بر ند عقل او با هوای او اگر عقل او هوای او را
 غلبه کند آن روز او را اصلاح و خیر باشد و اگر همتان باشد که هوای او
 عقل او را غلبه کند آن روز بر و نه نیکو باشد اکنون بی فکر با خود هرگز

بلیه نزدیدی که علم عقل تو بر حوای تو غلبه کرد دست اگر نه آشتی که
 حوای ما بر علم و عقل ما غلبه کردستی چرا قرآن و انبیا ^{سول} و حکمت حکما و
 وعظ و اعظاف درست بیاید ^{تزل} راست و دروغ و زلف و لعل جانان باید
 کرد و گفت که ما را ازین راه می کشاید اینست تمام ^{تا} الحقایق که ما نینم که
 این نتم و این هریم و این خرم و این فروشم و بین پی بریم این خبر فراشتو
 تا بای که ترا افتد ^{کبیر} می باید کرد قال سول الله صلی الله علیه و سلم
 انا فی کتاب فی کتف فقال کفی بقوم صحفا ان یرغبوا عیما جاوده
 بفرهم الی شی غیره او کتاب غیر کتاب برهم فانزل الله اولم یفهم انا
 انزلنا علیک الکتاب ^{تلی} علیهم یا سی خبر همین بود که سول ^{صلی} الله
 علیه و سلم می گوید یا مدین و یا در دین کتاب در کتفی پس سول ^{صلی} الله
 علیه و سلم می گوید تمام بود قومی را از حماقت که ^{اوغاز} بگردند از آنجا آمدند و در
 بیستان پیغام بر ایستان کتاب دیگر خبر از کتاب او و سیرت او پس ^{و غایب} او
 خدای عز و جل این آیت فرود فرستاد اولم یفهم انا انزلنا علیک الکتاب
 این بسنده است ایست از آنچه ما بر تو فرستادیم یا محمد این کتاب
 چون قرآن نامی خوانند بر ایشان این عظیم تازیانه است که ما زانده اند
 خاصه این قوم را که دعوی می کنند که ما را ازین ابیان چیزها روی ^{غایب}

در راه هدای که از قرآن می‌نماید همان ای هجو خوردان محمد باشد که نمی
 دانید که چه مکتوب و چه می‌گویی قال النبی صلی الله علیه وسلم الناس رجلون
 مؤمن و جاهل فلا تؤذی المؤمن ولا تجاوره ای اصل همان الا حق قرآن عنده الله
 پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می‌گوید مردمان دو آند
 مؤمنانند و نادانانند مؤمنان را می‌آزاید که آزار مؤمنان عظیم است و
 نادانان می‌پوشند ^{تقریب} و مجاورت مکنید که از نادان دور شدن و از اهل
 بریدن سبب قریب باشد نزدیک خدای تعالی هر که او بخود نشاید تو هم
 نشاید چه نشینی با قومی که دین و دنیای خود بر هوا در داده باشد
 و هر که با این قوم نشیند همچون ایشان باشد که من تشبه بقوم فهو
 منهم ما آتیهم رانتم بکفتم و عهده آن از گردن خود بیرون کردیم
 هر که ^{استاد} کارد سلامت یابد و هر که نه بند او خود را نداند انشاء الله
 تعالی که خدای تعالی بر ما رحمت کند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علامة حب الله حب ذکر الله و علامة بغض الله بغض ذکر الله
 پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می‌گوید که علامة
 دوستی خدای دوستی یاد کردن او باشد پس ای ناهو خورد بی ریافت
 زلف و خال و سیم بر و بادام چشم بر راه هدای چه ماند هر که این

انند این بر خدای سماع کند بر فنی کفر است و بر فنی تشبیه کردن از کفر گفتن
و تشبیه کردن می خدای ای از آنست که چندین یانته و بمنزل سید
کنند ای سلمانان که در زمان دین هود را زیر و بر کردند و این
توسم مداحان بایشان یا گشتند تا دین و کار دین را زیر و بر کردند و
خند الصیحة وباللہ العون والتوفیق .

باب هفتم

انند بیان کردن راه صدیقان را بدلان و

صفت ارباب حقیقت

فی الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الموعود علی الخلق الحاکم العدل فی
والله ابونصر محمد بن ابوالحسن النعمانی الجابی قدسی الله روحه الفویز گویند که
و صدیقان را بدلان و زاهدان بحقیقت نه اینست که قومی میگویند می
مانند زاهدان را مقام است و جمله علماء و مردمان که در زهد سخن
گویند از مقام اولی گویند و بدان مانده که ایشان از دیگر مقامات خبر ندارند
تکسی که هر سه مقام از زهد بداده اند او هم صدیق است هم اول
در این مقامات در کتاب انس الثانیین یاد کرده آمده است هر چه

در بندگی و راه خدای می بیاید و راه براده اند و او هنوز شیوه یانه خویش است
 همچنانکه ماه و جملا ستارگان نور از خویشید گیرند جمله اصل عمر ابدل
 بنور آن قوم نبرانی گردد و صبح بر کتلهای روی زمین از ایشان باشد و صبحه غبار
 و قشرهای غمز و جهل از برکت انفا س ایشان برگردانند و این به بیاری علم و
 عبادت نباشد بلکه بفضل و کرم خدای غمز و جهل و بدوستی او و عبادت ایمان و سستی
 و صباحت و عبادت ذکر خدای غمز و جهل باشد هینا که خبر بدان ناطقت قال النبی
 صلی الله علیه و سلم یخرج قوم فی آخر الزمان انا سنرم و جسمتی وان عاقبتکم اولیاء
 الله یقل لهم عیلة قال لهم لیسوا بکثرة العلم و لیسوا بحکم من کذب
 الله کثیراً ینعلمون القرآن علی کبر سنهم و ینعلمون بالجملة من عیلة القرآن
 وان الایمان والسنة اثبت فی قلوبهم من الجمال والرطاسی بعضهم الله
 بالبشری و یرضی باهم فیهم و یرحمهم بوم القیامة فی نوره الانبیاء و یرتق
 العباد بهم و یرفع البلاد بهم یا سی خبر چنین باشد که رسول خدای الله
 علیه و سلم می گوید بیرون آیند قومی در آخر الزمان که ایشان ازین اند
 و من از ایشان بدستی که عاده ایشان اولیای خدای غمز و جهل باشند گفتند
 یا رسول الله صحیح نشان باشد ایشان زلفت باشد نه علم بسیار باشد
 و نه قرآن نبردانند پیامورند قرآن را بزرگی یعنی بر آموز باشند و کتاب

خدی عزوجل می آوردند بحقیقت ازین هلاوت که ایشانرا از قرآن
 خواندن باشد و ایمان و سنت در دلرای ایشان چندان باشد که چون
 کوههای بلخ و سراسر آفرشته خداستعالی برانگیزاند ایشانرا بشارت
 و بفرستد بر دمان ایشانرا بشارت دادن در هر چه ایشان در آن باشد
 خدای تعالی بدان ایشان خوشود باشد روز قیامت ایشانرا برانگیزاند
 از صوره پیغامبران و بندگازا روزی دهد بسبب ایشان و بپلاها
 از میان خلوه بردارد بسبب ایشان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان بدلاء امتی لم يدخل الجنة بكرة الصوم ولا صلوة ولكن دخلوها
 برحمة الله و خاوة النفس و الرحمة بجميع المؤمنين یا سی خبر حسین
 باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید بدستی که ابد الانامت من
 در برشتن شوند نه به بسیاری نماز و روزه بلکه در برشتن شوند
 برحمت خدای عزوجل و بخواخوردی که درین آیات زیاده باشند و
 بگفت و بشفقت که ایشانرا بر خلق خدای عزوجل باشد
 خاصه بر مؤمنان و قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله عباده
 ذریة الله لرؤیتهم و رحم اولیاء الله الذین لاشقون علیهم و لا رحم
 خزنون یا سی خبر حسین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید

بدستی که مرخصی را عزوجل بندگانند که چون کسی ایشان را بید خدا عزوجل
 یار آید بید ایشان و ایشانند اولیای خدا عزوجل آنکسانی که ایشان را
 می گویند نیستند ایشان حقیرانند و حقیرانند و نه از هیچ چیز دیگر
 و قال النبی صلی الله علیه و سلم ما عبد الله بشی اوفی من الزهد فی الدنیا
 گفت هیچ کس عبادتی نکند خدا را عزوجل فاضلتر از آنکه در دنیا
 زاهد شود زهد در دنیا کار بزرگست و سخت شروع همین آنکه دوستی
 دنیا بغایت بدیوم است زهد نیز بغایت ممدوح است حرکت او را
 این سه مقام از زهد حاصل آمد بعد از بیجا بودن هیچ کس بیفعل
 و درجه وی نباشد زیرا که همه چیزها او را جمع باشد چون این
 سه مقام او را جمع آمد مرد درجه ابدالان و صدیقان یابند که
 همه را از او نفع باشد و هیچ ضرر نباشد و او آفتای گردد که بر
 سر که تا به او را برنگ خویش گرداند و بگرورد که مرد او همه
 لعل باشد و با نوران او همه از عجایب باشند ظاهر او همچون باطن
 و باطن او همچون ظاهر او همه بر در قیمتی باشد اما کرانه آن همچون لعل
 باشد آنجا منزل نشاید کرد که در خون خویش سعی کرده باشی و آب آن
 از گراف نباید خورد و در آن تصرف نباید کرد و این نباید بود و بی زور
 حاصل

بی کشتی در وی نباید رفت و اگر لابد بر دریا گذری باید کرد بی عیاشی ^{مخدان}
 راه دای راه نباید رفت و راستی و صدقه و دعا و با تضرع باید بود تا باشد
 که سلامت بگذری و با این کم کسی باشد که در دریا رود و بجای هوش
 ماند و با طبیعت نگر ^{تول} و یا رنگش نگر در هر حال اثری در وی پیدا آید
 اگر کسی باشد که نیز دریا دیده باشد و بر آن ^{اعتقاد} فکر کرده بود آنگاه او را کم زیان
 آرد برادران و عزیزان من بدانید که مقصود ازین فعل آن بود که
 فرزندان و حرمان پیوسته ^{اعطار} که غنی چند بیاروختند و در راه خدای عزوجل
 و گناها بر ساختند که نه از خدای عزوجل خبر دارند و نه از کار خدای
 بصیر خبری اند و هر جای که ازین نوتائی قصد راه خدای کند از آن
 نذر یو بده بیایند و به پیری بنشینند کبی قطعی نام کنند و یکی را خورشیدی
 را ماهی که از ظلمت این همه راه خدای عزوجل تاریک گردد
 همه راه روند گناها از کار خدا بقتالی ^{بشیر} گردند مگر از همین قوم در راه
 با خدای تعالی ننگرید که آنگاه زبان کنند این همه که گناهای بییند که
 می کنند آن همه از نادانی و بجزیری می کنند و فرمان شیطان می کنند
 که چندان با هم نگویند و هیند آن سخنان بسم اند و بگویند گفت و
 گفت نماز نماند کرد و الحمد راست بر نتواند خواند و در خانه هوشی

لهذا به دعوت

ندانند که چون میباید زیست و هیند ان را تو اندر خایید و پای سربک
 دینار زر در نتواند زیاد این کسی او را متابعت کند هزار بار از او محترم
 است و غافلتر است اکنون این فصل بشو ننگی از این همه که گفته آمد
 و مقصود اینها خواهد بود بدانید برادران و عزیزان و دوستان من که
 راه خدا را عزوجل نشانها است که لابد بیاید دانست تاراه خدای عزوجل
 هل درست آید اگر کسی را میخواهی که بدانی تاراه خدای تعالی درست
 هست یا نه آن نشانها از وی طلب کن اگر باز یابی آنگاه مرد در راه
 خدای عزوجل درست است و اگر نبود فواجی رفت در راه خدای عزوجل
 فوشتن راند ^{بکمال} هفت کردن از عقل نباشد ^{باعتدال} هر این نشانها از خود
 باز بجوی اگر باز یابی ^{لا اله الا الله} در هوش ^{بیاک} را و ^{باعتدال} از آنکه بانو صحبت
 دارد اکنون اول باری هینان باید که خدای را برای خدای پرستی
 با ^{عاز ابرو} خلاص و صداقت ^{خلوص} هینانکه در ^{عقل} کائن که می کن ^{باعتدال} بصیرت ^{باعتدال} نباشد زیرا که
 هر چه در آن ریابا شد خدای عزوجل پذیرد ^{باعتدال} هینانکه خبر بد آن ناطق
 است قال النبی صلی الله علیه وسلم قال الله عزوجل انا غنی الشکاء
 عن الشک فمن عمل لی عملاً و اشک فیہ خیری فانامنه بری و
 هو الذی اشک یاری خبر حسین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که

مستفی
 افعال ^{شریک} ^{مستریک}
 خدای عزوجل فرمود من بی نیازترین شریکاً نم از کارهای با نیازی پس
 هر که کاری کند مرا از کارهای من که او در آن نیاز کند کسی دیگر را با من من
 از آن کار بیزارم و آن کار آن شریک راست پس چون همه سمانه و تعالی
 از کار با نیازی ^{مستریک} ^{عجل} بیزار است در کار وی شریک شرط نباشد چون کار با نیازی
 کردی چنان باید که آن کار بفرمان خدای و رسول باشد نه بفرمان دیو و
 دیو مردم و از حریم ترا نه کرده اند از آن برهنیز کنند تا از آن قوم باشد که
 من گویم انّ المتقين فی جنات و زور فی مقعد صدق عند مليک بقدر
 و لذتی که خدای عزوجل وعده کرده است تا نه ناپاکان را و حریم نیان را
 زیرا که هر که او با هر کسی نشیند و از هر هوی آنچه خورد در گزاهو او
 راست و پراشته نباشد و متقی نباشد دیگر چنان باید که با هر که
 نشینی بیوی او افتد انکی به نگی او افتد انکی هیچ کس نباشد که
 نگی و بی روی نباشد هر هر صلوات الله علیه بی گوید خد ما حسی
 و درع مالک دیگر از دنیا و کار دنیا و طلب دنیا بدون قناعت کنند
 و در کار دنیا بر تفع گزاینده و بدون قناعت کنند دیگر با مردمان خلوت
 نگو و زبید و معاملت چنان کنند که اگر ایشان با تو کنند رواری
 دیگر چون در دله خود دوستی دنیا و معنی و ثغای خله بی نیز آره در

میل

هجوال غرور و پند است خود نشوی که هم بران بمانی و هرگز بر هیچ مقام
 نرسی از مقامات راه دین و درستان خدای عزوجل دیگر گفتار زبان
 با مضمون دل راست باید کرد زیرا که چون این دو راست نباشد هیچ کار راست
 نباشد دیگر دست و پای و خرج و شکر و هفتاد و هشتاد و گوشتش از
 ناپستیها نگاه باید داشت که هر یکی دری است که فتنه در آید
 ازین درها و بدار الملک شود و دار الملک را بهم بر آرد و شوش
 گرداند و دار الملک در دنیا دل او لای اوست چنانکه می فرماید
 قلوب الهبائی دار ملک و اگر همه این همه اندامها بر هر جای می روند
 چون دل بجای باشد تدارک توان کرد اما چون دل بجای باشد هیچ فایده
 ندهد چنانکه خبریدان ناطقت قال النبی صلی الله علیه و سلم ان
 فی الجبد لمضغه اذا صلیت صلح الجبد کله و اذا خدت فاحسبه
 کله الا وهی القلب یاری خبرینین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم
 می فرماید بدستی که درین هر کسی پاره گوشت است چون آن پاره
 گوشت بصدوح باشد هفت اندام او بصدوح باشد چون پاره گوشت
 تپاه باشد هم تن وی تپاه باشد و آن پاره گوشت دل است و پاسبانی
 دل فریضه است زیرا که دل نظاره گاه حق است نظار گاه حق را

ازها سال و سوا سال هالی باید داشت تا صورت نظاره گر نگاه داشته باشی
قال النبي صلى الله عليه وسلم اهدب آية الله اليه ما رى منها وصفا و
آية الله في الارض قلوب عباده الصالحين يارسى خيرهمين باشد که
رسول صلى الله عليه وسلم گوید بدستی که مرفدا برا عز و هل آیتراست و
دو ستر آینه هدای عز و هل بدو آنت که تیکر و صافی تر باشد و آینه هدای
عز و هل در روی زمین دل دوستان اوست که ایشان صلحان باشد در لرای
ایشان بنزد هدای عز و هل قدری و منزلی تمام دارد و آن صفاوت وقت
ازان باشد که در ان دل نه حسد باشد و نه کینه و نه دوستی دنیا و نه
هرص و نه دوستی خلق و نه فضول و نه اعل و نه طلب هاه درین همه
زاهد باشد و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عبد الله بشئ افضل
من الزهد في الدنيا يارسى خيرهمين باشد که رسول الله صلى الله عليه وسلم
می گوید هیچ کس خدا برا عز و هل عبارت نکند فا خلترا از ان که در دنیا زاهد
نود و لایه همین باشد چنانکه رسول صلى الله عليه وسلم می گوید یارسى
كل طاعة الحب في الله و حب اولياء الله و البغض في الله دنیا دشمن
ندایت و مگرگز با دوستی دشمن کسی و دوستی آنکس است نیاید
بس برهه مدال هر که دعوی دوستی هدای عز و هل می کند باید که هر چه

حق دشن دار د او دشن دار د هر هیه او دوست دار د آنکس هم
 دوست دار د و مردمان در مثل گویند بیعت : حرکت با دشمن من
 دوستی آغاز کند در وقتیکه فرایسته بود باز کند
 قال النبي صلى الله عليه وسلم ان قدس الدنيا تحبك الله وازهد في الدنيا
 يحبك الناس يا سي خرمين باشد که رسول الله عليه وسلم می گوید : زاهد گردد در دنیا
 تا هدی غمزد هل ترا دوست دارد و زاهد گردد از آفته در دست مردمانت تا ترا
 دوست دارند قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله بسيد خيوا جعل فيه
 ثلاث خصال يقفها في الدين و زهادة في الدنيا و بصره بعيوبه يارك
 هين باشد که رسول الله عليه وسلم می گوید : هر آنگاه که هدی غمزد هل به
 بنده خیره خردمسه هیز به بعد اول قفا در دین و زهد در دنیا و بینا
 گرداند او را بعیب او و یقین می باید داشته که أهل علم خیرها و خیرات
 و طاعات و کرامت و صفات و علم نافع و همت و سعادت در زهد دنیا
 است حرکت هدی را غمزد هل باشد و شک باورند است مگر هر چه را هم
 هیوی باورنداری که همه با رست و غمزد قال النبي صلى الله عليه وسلم ما من
 عبد زهد في الدنيا الا انبت الله اكمامه في قلبه وانطق بلسانه بعباده
 يعرب الدنيا و دارها و دوارها و اخرج منها سالماً الى دار السلام يا سي خرمين

باشد که رسول الله علیه و سلم برگزیده است از بندگان خدای عزوجل که
 او در دنیا زاهد شود که نه خدای عزوجل حکمت در دل او برود باند و آرزو با
 او می راند و او را دنیا گرداند بعبی دنیا و در آرزو او در او آرزو نماید و
 او را از آن بیرون آورد و می برد تا بهشت ای درستان و عزیزان ما بنده بدین
 روز هفت که در دنیا می باشد بدین سبزه او غنوه مشوید که از همین من و همین
 تو بسیاری یاد دارد و بر بار داده است و بر خواهد داد
 ای دل پی زهره فدایستی یاریرا که چون تو بیاد داده بسیاری را
 رعایتاً و اسباب دنیا که ما بساخته ایم و کار خدای عزوجل بردام بسته ایم
 که مادرستان خدایم و این همه بر خلاف قول خداست حریمه مواخذه قول
 خدای و رسول نباشد آن نه راه باشد همان که خبر بدان نا حقیقت
 قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله اذا ابغض عبداً بعت الیه ملکاً
 فقال فلا حر علی نعته فانی ابغضه و ابغض صوتہ و ابغضوا ان یسألنی
 یعنی و اذا احب الله عبداً بعت الیه ملکاً فقال تالی علیه الصیبات
 و اذا احبته و احب صوتہ و احب ان یسألنی و غیر
 یعنی باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید که خدای عزوجل بنده دینی
 را بدین سبزه بوی او فرشته را گوید که نعمت من برین بنده ظاهر

گردان و عرصه می خواهد بدوی ده که من اورا دشمن می دارم و آواز او دشمن
می دارم که ازین چیزی خواهد و چون خدی غمزد علی بنده دوست دارم در فرشته
را بفرستد و گوید پیوسته کن برین بنده من بدایهای ستوار تا او بنی می نالم
و مرا میخواند که اورا و خواندن اورا دوست دارم قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا احبب الله عبداً ابتلاه و اذا اهل به احب البائع اختاه قلی یا
رسول الله و ما اختاه قال لا یتوک له مالاً ولا ولداً یا ربی خوین
باشند که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون خدی غمزد علی بنده دوست دارد
اورا به اهلها مبتلا کند چون آن دوستی بحمد کمال رسد و بایزگر در اختاه
کند گفتند یا رسول الله اختاه چه باشد گفت اورا نه مال ماندونه فرزنده
نشان دوستی واقعی اینست که گفته آمد اگر امروز کسی را که در کوی توبه
آمد لیک تالی نان زیان شود ازین صدمه عین بینی که بیایند که سلی فلان است
که میخورد و دیگر آنچه که این ققای برهان است که میخوردی چون راه روید گمانه
همین شدند و راه بری با همین قوم افتاد لاجرم بر سیرت اولیا و بر
طریقت و شفت و نماست و وقت و حال و احوالهای ایشان پیدا می آید
ازین صد هزار حال حال در قیامت و در حلقه در رویشان و محققان بیک
هو نخوند و هیندان نمرد بگردن زنند و آنجا در قیامت ز داغ آتشین بگردن

ایشان افکنند می پندارند این قوم که این راه گداشته است غلط کرده اند و
 لکن مرد کور و کز و ^{اهم}مبوس و صبح تیز نتواند کرد و کرد در هیچ نوع کور به هیچ حال
 فرق نکند میان آواز خوشی و ناخوشی و کور میان سیاه و سفید و سرخ
 و زرد فرق نتواند کرد و مبوس تلخ و شیرین و شور و فرق نتواند کرد لاجرم
 کما چنین گردید که قضا از عطا بازمی نداشتند و هلا از آلت او آواره
 از بی راهی و هر کجی پندان در مواد آنکه لا تسأل زلزال ای برادران
 و عزیزان دستان مالک قدم اول در راه ایمان دست دارید و توبه با فلاح
 کنید در کارهای تعالی بقول هر کسی کار نکنید و از راه شریعت دست
 باز دارید و بقول خدای رسول کار کنید تا زود بنزل رسید و در پناه
 و خیر گرفتار نیاید و بقرای هر نا اهل و بی علمی و بی معرفتی فریفته
 شوید قال النبي صلى الله عليه وسلم اکثر منا فقي هذه الامة قرأوا باری
 خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم گفت بیشتر از امت من که مناقق
 بسته قرار باشد و قال النبي صلى الله عليه وسلم استعینوا بالله من جبه
 الحرز قبل بارسول الله و ما جبه الحرز قال و اد فی جبهه نمت المقرأ والمرئی
 باری خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم می گوید باز دانستند خواصید
 از خدای عز و جل از آن پناه خواری گفتند بارسول الله آن پناه خواری

هیبت گفت و ادی است در جهنم ساخته اند خرایان در میان راه کار بود
 و رای مردمان کنند و قرای می کنند و هود را بقرای برهلو می بندند آن
 کاهای آراسته و آن سمرای نظام داد چو از کار دنیا نه از کار
 دین بیجا مبر علی الله علیه و سلم می فرماید انا و اتقبا ایستی بر آئین من التکلف
 من و پر هنر کاران امت من اجزه تکلفها بر آئینم و قال النبی صلی الله
 علیه و سلم لانا تنیکم من بعدی دنیا مولیة ناکل ایمانکم کانا ناکل النار
 الحطب پارس خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم می گوید زود بود که
 بیاید پس مرگ من دنیا های آراسته و در چشم شما بزرگ و آن
 ایمان را بخورد همانکه آتش کنیم را بخورد اما این همه اخبار و روایات
 علم و تجربه بیان کردیم تا مکررک نیازمند برین راه بود و مقصود
 ما حل گردد و بحقیقت من دانم که هر که را ایسی از راه برده است
 کبی باز نیاید و بدین سخن فتنه و لکن این از ان کفر ریزهای دیگر است
 قال النبی صلی الله علیه و سلم اتدرون ای اصل ایمان افضل ایمانا قالوا لا
 قال حکم لذلك بل غیر حکم اقوام یا تون من بعدی حکم فی اصلاب الرجال غیر سوزی
 و لم یرونی و یجدون الورق المعلمه و یملون بما فیه فهم افضل اصل ایمان
 ایماناً پارس خبر همین باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بر سید از یاران
 قالوا ما ندوی قال صحیح

مہاجر و انصار گفت نماز آید تا از اهل ایمان ایمان کہ فاضلتر است گفتند
 ایمان فرستگان گفت این نمود هست بجز از ایمان می گویم گفتند ایشان کہ اند
 یا رسول اللہ گفت ایشان در وحی اند کہ از پس ما بیایند و ایشان حضور در پشت
 پیدائند چون بیایند با ایمان آید ما را نادیده و بیایند کتاب خدا و عزوجل
 ورق معلوم کہ هر کسی خبری می گویند ایشان را ایمان آن ورق را فرا گیرند
 و بدان کار کنند ایشان اند از اهل ایمان کہ ایمان ایشان فاضلتر است
 النور اگر برادران و دوستان ما می خواهند کہ امن زمره باشند دست
 بقرآن و اخبار زنند و بین کارها و گفتا **حای نا باقر** و بین آهنهای کم
 اند و پخته شوید کہ آزا جمع اصلی نیست ما ازین بسیار تجربه کردیم بجز
 حسرت و ندامت حاصل نیاید در حرکاتی کہ کسی می کند کہ در آن نشسته
 و فاسق شریعت و شرف نباشد آن همه از نظر اهل حق و بیعت و صرف
 و دیو و دیو مردم باشد از ان همه باید کرد کہ در آن هیچ فایده نباشد نمای
 و لیکن نباید چنانکہ خود بماند و تقالی می گوید قول اللہ **هل ذلرہ کسر اب**
بقیعة بحسبہ الظلمان ماء حتی اذا جادہ لم یجدہ شیئاً
 هر که بنواهد کہ از عمر و روزگار خود برهنود اگر در او را در همه
 ایام خود عمرهای کند شرف و شریعت و ادب نگاه باید داشت تا از

روزگار خود بر خود داری یا به و آنچه اصل است تالی هند یا کرده آید
تا باند و کار کنند و از توبه و عبادت و عمر خود بر خود را گردانند
الله تعالی.

فصل اکنون بدانید برادران و عزیزان من که صبح کار و صبح
چیزیست که نه آن کار و آن چیز را از حرم باز ندانند حرکت نفع آن
نیاید و این کار را چون یار و قرین نیک اخذ فرمود باشد ^{سعادت}
و زود مقصود رسد و کجبت نشست و هاست که قوم با کجبت
می نشینند که آدمی را از حرم نفسی هار نه نیست زیرا که پدر ما آدم
صلوات الله علیه در برکت بود و حرکت ممکن نیست که کسی در
دنیا های خواهد یافت خوشتر و صرف و دلکای تر از برکت
چون آدم را در آن مونس می بایست از حرم جنس خویش کسی را
نرسد که گوید ما را به حرم نفس ^{بختیار} نیاید نیست چون چنین است
لا بد از حرم نفسی و یاری و قرینی هار نه نیست اکنون کار این است
تا بدانی که یار و قرین نیک کیست تا روزگار بر تو تباہ نکند همانکه
از آن آدم کرد صلوات الله علیه آدم از خدای تعالی مونس میخواست
خدای تعالی هوا را از پردهای آدم بیادام بیافرید گفت تا چنین تو باش

تا آزادانگی و صفت آدمی همین است که بی مونس زندگانی نتواند کرد لایه
 هم قرین باید و قرین شافی باشد از مرد و حرکات قرین نیکه آمد سعادت
 در جهانی از برآمد و حرکات قرین بد افتاد هلاک از روزگار او برآمده
 پس حمد باید کرد با قرین نیکه و نشسته و هاست تو با نیک مردان باشد
 تا روز قیامت حسرت و ندامت نباید خورد و اگر قرین بد باشد و باید گفت
 یالیت بینی و بینت بعد المشرقین فبئس القرین هر آفتی که مردم را
 پیش آید از قرین بد پیش آید و هرنگوی که باید از قرین نیکه یابد و
 قرین نیکه در اصل و نسب و خویشی و قرابتی بنیسته است زیرا که
 جمیع قرابتی و زریکی از آدم صلوات الله علیه بیشتر خواهد بود که با هوای او
 مکر تا هوا آدم را از کجا ایجا افکند و آن سکی که با اصحاب کربف قرابتی
 کرد بنگر که بسبب ادریقین ایشان بی ده شد و حرها که خدا ایشان را
 یار کرد آن سکه را با ایشان یار کرد چنان که در مصحف مجید می گوید یقولون
 ثمة رابعهم کلیمهم و یقولون حجة سادسهم کلیمهم الی آخر القصة
 قرین نیکه مرد را از درکات بدرجات رساند و قرین بد از درجات بد کات
 رساند پس نیک گوش باید داشت تا با هر که می نشینی چون می نشینی
 و با هر کسی نشینی و با هر کسی قرینی کنی و با هر که سخن گوی بر

مقدار فهم و عقل مکار به نگی و راز نمود با هر کسی نگوی و سخن هر کسی فریفته
 نشوی در کار احوال انسان ببا به نگریسته و در احوال و لاف ایشان نه
 و حرکت او بخویستن نشاید از و هذر برتر بود و اگر تقدیر کنیم که
 قرین بد بکسی افتاد اگر او را بر نیک خود تواند کرد نیکو باشد زیرا که جمله
 مشایخ طریقت همه مفیدان و زندان و زردان را و معتد علما را و
 گمراهان را بر نیک خویشی گردانند و اغلب مردان خدای را نگی و بوی باشد
 که حرکت آن نیک و بوی بشود و به بیند هم از از قوم گردد اما چنان باید که
 بریند است این کار کنند که آنگاه صحنه آنکه در عقل گویند فرشته که کرد
 آورد بنهاد در گوش و اگر قرین نه در راه کوشد که ترا از راه بود
 بی عقلی نباید کرد و هذر باید کرد پیش انسان که ترا هلاک کند
 اما بدانکه اکنون خود قرین بد کسیت و نشان او هسیت و قرین نیک کسیت
 و نشان او هسیت هر قرینی که تو او را بینی و با او نشست ^{فاوت} و هاست کنی
 که خدای و یاد کرد خدای بر دل و زبان تو تازه دارد آنگاه او قرین نیک
 است و حرکت با او نشینی و او را بینی که خدای و یاد کرد خدای بر دل تو
 فراموش کند بحقیقت بدان که او قرین بد است از و هذر باید کرد
 و این اصل بزرگست در شناخت قرین نیک و بد اکنون باز آمدیم بدین
 عودت

طریقاً اهل صلاح و نیت و نیت در ایشان کسی که وی زاویه داری کند
 اول باری بدانکه زاویه داری کسی را مسلم شود که او زلزله حرکتی بگیرد و در
 راه دین و سنت ^{تقریب} استیج و مجاور بود و مصلحت از شیرین باز داند و شور
 از ترس باز داند و بوی ^{تقریب} اند کند و حق از باطل و سنت از بدعت
 باز داند و کفر از ایمان باز داند و پل از لیب باز شناسد و طاعت
 از معصیت و خیر از شر بداند آن گاه در زاویه باز کشاید تا هر مسافری
 از رفیق و هر طبقه که رسد بیسایند سخت نیاید باشد و هیچ کار
 فاضلتر از آن است دل مسلمانان نیست خاصه که غریب و اهل
 صلاح باشد و اگر کسی در ساری باز نهد تا غریب و مسلمانان راحت
 رسد چنان باید که آن مرد که در ساری باز نهد عیب پوش مسلمانان
 باشد نه عیب بین ایشان و باید که آن مرد که در ساری باز نهد از بهر
 کسان و مسافران چنان باید که هوا خورد و سختی طبع باشد و حرکت در ساری
 وی شود از بهر نان پرده او نبرد و به همان هیچ طبع نکند و چیزی که
 ویرالابد بکار آید اگر دارد از وی دریغ ندارد و نان از سگ و گاو و هر
 در ساری باز نهد زیرا که حرکتی می آید روزی خویش می خورد و بدانکه
 روزی کسی بدست تو بدو رسد پس منتی بر وی نتوان زیاد و چنان

باید که خود را همزحمای نداند و اگر نه چنین باشد او را دستگیری باز نماند
 مسلم نیست و همانا باید که از بهر نانی که یکسی ذمی او را بسیاری
 ریزه نداری و از هیچ نوعی بروی منت نترسی و در اعتقاد و مذهب با او
 تصرف کنی و آن فروش نیز در سری از کنی و چون بر راه راست باشی سخی
 هر کس در گوش نگذاری و هیچ مسلمان نباشد که او بیله تالی نماند
 نیز در هر وقت که مؤمنی که در سرای تو در آید هر مردی که بتوانی کرد
 درین نباشد و هیچ خدمت و مراملات و شفقت از مرغان درین نباید داشت
 چون در سرای باز نماندی بهر چیزی سبک سنگی نباید کرد و دل مرغان
 نگاه باید داشت که ز غیرت است که بر دست مهران به ان مهران و فرشی
 و آنکس امانت است امان خود را و حال و بقال فروش را بشکود
 کسب باید کرد تا فردا آن امانت بشکود تا تو رساند و هر روشن که با یکدیگر
 نشسته و خاست می کنند یقین می باید داشت که هر دو را در قیامت
 از حق یکدیگر پرسند حکم از گفتار و کردار و از بد و نیک و هیچ فریغ
 نخواهد بود هر چه می کنند و می گویند همه بر زبان می نویسند چیزی چنان
 بگوید و گفت که از خواندن آن در قیامت تشریح نیاید تا حق نشست
 و خاست بیا آورده باشی و این قوم که با یکدیگر می نشینند و کلام

میکنند و این مسئول می باشد تا ایشا آنرا آن مسلم هفت یا بی تحقیقت
 بداند که هر دو یکی که او را محبت نکند است که از هوا بسته باشد
 و محبت او بر عقل او چندان زور نکرده است که آن محبت عمده گردیده است
 او را سماع مسلم نیست که از بهر آن می گویم تا چنین کسی نباشد او را
 سماع نگردد زیرا که چون عاقلان گردیده جمالی معنوی بیند و همه
 آواز معنوی شنود او در محبت حق همان غرقه باشد که حکمای دانا در
 محبت حق زارند چون هر چه شنود همه از او شنود اگر بیته گوید و
 اگر شعر گوید او را دل بر هیچ چیز دیگر مسغول نشود مگر محبوب خویش
 از آن می گویم که او را سماع مسلم باشد اما زلف و هلال و موی و قد و
 بالا و سیم بر و لاله رخ و شکلبه و باران چشم این و مانند این هرگز
 مسلم نگردد و هر که این نوع چیزی بر همه جانانه و تعالی سماع کند
 کفر است و تشبیه البته این و مانند این شاید لغت و ازین چیزها که
 می زنند هیچ مسلم نگردد که سر از بند تربیت بیرون برد و اگر نه
 برای حال مسلم نگردد و هر چه کنند همه استغفار واجب است و اگر
 نکنند و استغفار ^{لاینه} بیند شاخه است از ضلالت اما اگر کرده شود
 و استغفار بر آن واجب بیند با استغفار ^{بگوشود} و در اصل می گردد

سره رسول صلی الله علیه و سلم صحابه او نکرده اند نباید کرد و اگر کسی استغفار
 بر آن واجب باید داشت و اگر نه شافی عظیم است از برکت اما آنکسای
 که ایشانرا محبت غالب کرد از ان ایشان کار دیگر است و آن همچنان است که
 کسی مسافر گردد یا بیمار گردد اگر در آن کارهای وی بعضی تقصیر افتد
 معفو عنه باشد کسی که دیویا پری سایه بروی افکنند قلم فتوی از وی
 بریزد اگر دیگری را در محبتش همه تعالی میان غرقه شود که ساعتی از
 خود فراتر شود بر آن نیز با وی پذیرش توان گفت اما باید که همین باشد
 اما حرکتی این سخن بر دام بندد و نه این باشد زود بتمام زندگی رسد
 اما اگر این بود زود بتمام صدقی رسد و هر چه زود بقوادار آن
 بهتر بود که مرد محقق گردان نگردد و چنان باید که در ایشان که
 چون بخلق نشینند از بهر تعلیم علم نشینند تا با صحابه رسول
 صلی الله علیه و سلم مانند کرده باشند نه از بهر بطر و کجاست هوا آیترا اما
 از بهر تعلیم یاد کرد حق بمانه و تعالی باید نیست تا در عزت ابراهیم
 باشند ان شاء الله اگر در میان ایشان کسی را وقتی و حالش باشد از سران
 حالت نفعی بگویند که باهالت وی راست ^{بواقف} آید و باحوال وی ساخته
 باشد آن زیانی ندارد زیرا که جمله شاخ آن رواداشته اند و کرده اند

آنچه قوم بنشینند و در هیچ طاعت و عبادت نباشند مگر بسجده و
 بسیار وقت باشد که نماز نیز در سر آن کنند و نشست و قامت همه
 در سرود گفتن و دف زدن و بالی زدن فرا سر آرند این هیچ کس از
 ارباب طریقت و اصحاب حقیقت مسلم ندانسته اند خاصه که اگر ارباب در
 حلقه درویشان نشاند و وقت باشد که مستورات نیز در آید برخی بنظر
 دربی خود دعوی آن کنند که ما خود عین کاریم و مردان و زنان برهم در
 یک خانه آید و خود را محرم بیکدیگر دانند البته که هیچ پیر و ارباب
 طریقت روانداشته اند و این راه خرم دنیا باشد نه طریق درویشان
 چنان نباید کرد و رضا نباید داد که بکنند که آنجا فرقا درها بسیار بود
 که این راه درویشان با قومی ناهو نوردان افتاد و فراب کردند چرا که
 دنیا کا هلی ریائی زنیق زنی منافع طبعی بود درین راه درویشان
 آمدند و هر کسی مرقعی در بر افکنند و هموزار درین قوم بستند که این عالم
 درویشان عالم بلند است و ولایت فراخ و دولتی نهایت عزت پر است
 و نافر اسیده روی باستانه دولت ایشان نژادند و هموزار در میان این قوم
 افکنند که ما از ایشانیم و هم ازین ناکان قومی به پیری نشستند و بر
 صری قومی مریدان گرد آمدند و برخواستند و گرد جهان بر می آید و مشی

حکایتی بر روی فرا یافتند و این شهر بدان شهر و این ده بدان ده
 و این پیر بدان پیر و این زاویه بدان زاویه آمدند و فریاد کردند
 و اسلام را فریاد کردند و این همه از زاویه داران با اهل اقتدار است
 در میان درویشان که باز با کوف در یک آشنای خود آمدند تا امامانی
 در سر این چنین پاسبان شد و صلحان اگر بدین کوی فرو شویم این را
 پایان نیست اما اگر دوستان ما می باید که از زمره درویشان باشند
 همان باید که با هر کسی نشینند و از هر جوی آب بخورند و هر کسی را
 آنجا بخورد راه ندهند که نه از صوره باشند و نشسته و نه است
 با آنها کنند دوستی با اهل تحقیق کنند و در راه دین و شریعت اقتدا
 به اهل تحقیق متقی متوکل کنند از اهل مجاز و ریغ و بدعت دور
 باشند و در راه حقیقت اقتدا با اهل صفا و درویشان رسول
 صلی الله علیه و سلم کنند و اگر راه و روشی بوری بهتر از آن درویشان
 رسول صلی الله علیه و سلم از خدای عز و جل خواستی که اللهم اینی مسکیناً
 و امتی مسکیناً و امریوم القیامة فی زمرة الماکین پس درست
 شد که بهترین نعمه نیزها فقر است و بهترین همه طریقها فقر
 بران باید پذیرفت و از هر کسی چیزی نباید شنید و بر راه هر کسی باید رفت

مناقب شیخ الاسلام
 احمد الناقی الحامی قدس سره
 العزیز

کنیت وی ابوذر احمد بن ابی الحسن است و وی از فرزندان
 حمیر بن عبد الله البجلی رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم ایمان آورد است و وی رضی الله عنه بسیار
 بلند قامت و با جمال بوده است و امیر المؤمنین عمر ویرا
 یوسف ابن امت نام زاده است .

حضرت شیخ را هفت سمانه و شصت و هفت سال و دو فرزند داره
 برده است سی و نه پسر و سه دختر و بعد از وفات وی
 چهارده پسر و سه دختر باقی مانده بود و این چهارده پسر
 همه عالم و عامل و عارف و کامل و صاحب تصنیفات
 و صاحب کرامات و صاحب ولایت بوده اند .

وی قدسی کرده امی بوده است که در سن بیست و دو
 سالگی توفیق توبه یافت و کبیره رفته و بعد از هجده
 سال ریاضت در پیرایه سالکی ویرا به بیان خلیق

بر ستاده اند و ابواب علم لدنی بر وی گشاده و زیاده از
 سی صدتای کاغذ در علم توحید و معرفت و علم سیر و حکمت و
 طریقت و اسرار حقیقت تصنیف کرده است که هیچ عالم و
 حکیم بر آن اعتراض نکرده است و نتوانسته و این تصنیفات
 همه بآیات قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه و آله و سلم مقید
 و مؤید است شیخ قدسی شوره در کتاب سراج السائرین آورده
 است که آن نون شصت و دو ساله ام که تا این غایت صد
 و هشتاد هزار مرد است که بر دست ما توبه یافته اند و
 بعد از آن بیار سال دیگر زیسته شیخ ظهیر الدین عجمی که
 یکی از فرزندان ایشان است در کتاب رموز الحقایق آورده
 است که تا آخر عمر بر دست پدرم شصت هزار کس
 توبه کرده اند و از راه معصیت بطریق طاعت باز آمده
 ولادت حضرت شیخ دینیه اهدی و اربعین و اربعماه
 بوده است و وفات وی در سنه ست و ثلثین و
 غنائمه [۹۵ = ۶۶۱ - ۵۷۶] حجة الله
 علیه.

مکتوبات مکتوب نو و بسم امام ربانی

بمقصود علی تبریزی در سوال او از کفر حقیقی و اسلام حقیقی صد دریافت بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان
 صوفیه رفته بود محمد و ما وقت و مکان هر چند تقاضای گفت و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب
 چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد بمجمل کلام در حل جمیع آن مسأله است که در شریعت
 چنانچه کفر و اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت کفر شرارت
 و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال
 کفر طریقت عبارت از مقام جمع است که محل استتار است و تمیز حق از باطل درین موطن مفقود
 چه مشهور و سالک درین موطن در مراتب جمیع و در ذل و حال و حدت محبوب است پس خیر و شر و
 کمال و نقص را جز مظاہر و ظلال آن وحدت نیاید بلاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در حق
 او عدم است ناچار همه در مقام صلح است و همه را بر صراط مستقیم میاید و باین گریه تر تم منیاید
 مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلاَّ هُوَ اَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ دِيْنًا عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ و گاهی مظهر را عین ظاهر
 دانسته خلق را عین حق می انگارد و مرتوب را عین رب میدانند این همه گلهاست که از
 مرتبه جمع می شکند منظور درین مقام گوید **كَفَرْتُ بِدِيْنِ اللّٰهِ وَالْكَفْرُ وَاِجْب**
لَدِّي وَعِنْدَ الْمُسْلِمِيْنَ قِيْمٌ این کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هر چند
 کافر شریعت مزدود است و مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات است
 این کفر و استتار از ظلمت محبت محبوب حقیقی ناشی شده است و غیر محبوب همدا فراموش کرده است
 پس مقبل بود و آن کفر از استیلائے **جمل** و تیز و پیداکشته ناچار مزدود باشد و اسلام طریقت
 عبارت از مقام فرق است بعد از جمع که موطن تمیز است و حق از باطل و خیر از شر اینجا تمیز است

این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت کمال میرسد
 نسبت اتحاد با این اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق در میان اینها بظاهر نیست
 و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت نیز به کفر طریقت از اسلام
 صورت شریعت بلند تر است هر چند نسبت با اسلام حقیقت شریعت پست و آزون است
 آسمان نسبت به عرش آمد فرود + ورنه بس عالی است پیش خاک تود و از مشایخ
 قدس الله تعالی استراهم هر که بشطیحات مکلم نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت
 گفته همه در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکروب نیز می است بزرگانیکه بدو است
 اسلام حقیقت مشرف گشته اند از امثال این سخنان پاک و مبر اند و بظاهر و باطن اقیقت را
 با نبیا دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات و التسلیمات پس شخصی که تکلم بشطیحات نماید
 و با همه در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق اثبات نیز
 نکند و بوجود اثبیت قائل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسید است و بکفر طریقت متعلق
 گشته است و نسیان با سویی فرموده مقبول است و سخنان او ناشی از سکرا اند و از ظاهر معرو
 و اگر آن شخص بمصوب این حال نبی و وصول بد جا اولی از کمال باین سخنان متکلم است و همه
 را بر حق و بر صراط مستقیم میداند و نیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصود
 ابطال شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات و التسلیمات
 پس این کلمات خلافیه هم از حق صادر میشوند و هم از منطل بحق را آب حیات کاند و مبطل را
 ستم قاتل در رنگ باو نیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبلی را خون ناگوار این مقام
 مزله الاقدام است جمع غصه از اهل اسلام به تعلیه سخنان اکابر از باب سکر از صراط مستقیم
 منحرف گشته پس کو جهات ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را بر باد داده اند و از دست
 اند که قبول این سخنان مشروط بشرط است که در از باب سکر موجودند و در ایشان منقول معظم

این شرائط نسبیان ماسوی حق است سبحانه که دلیلی آن قبول است و بمصدق اختیار محقق
از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت آنکه محقق است با وجود سکرو
بے تیزی سر موی از تکاپ خلاف شریعت نخواهد نمود منصور با وجود قول انا الحق در هر شب
در زندان باز نجیر گران یا نصدر کعبت نماز نافله ادا میکرد و طعمای سکه از دست ظلمه بان می رسید
اگر چه از وجه حلال بوده نهموده و آنکه مبطل است ایشان احکام شرعی بر دے چون کوه قاف
گران است کریمه کبر علی المشرکین ما ندعوههم الیه نشان حال شان دبتا ایتنا
من لدنک رحمة و هیئی لنا من امرنا رشداً والسلام علی من اتبع الهدی

النامق — احمد بن ابی الحسن علی بن محمد بن جریر
ابن عبدالله التامق ابوالنصر الجامی الحراسانی الصوفی توفی
سنة ۵۳۶ ست وثلاثین وخمسة من تصانیفه انس المستأنسین .
انس التائین . بحار الحقیقة . دیوان شعره فارسی . رساله
السمرقندی ؟ روضة المذنبین . وجنة المشتاقین . سراج السائرین
فی ثلاث مجلدات . السر المکتوم فی الطلسمات . فتوح الروح .
کتاب الاعتقادات . کتاب التذکیرات . مفتاح النجاة وغیر ذلك .

بازار

مرثیه حضرت شیخ مولانا السید عبد الحکیم آرواسی ترقی سطنطین
مولانا محمد حسین حلی الشیقو (عشق) الاستا نبوی طال الله حیاته الخ

سید عبد الحکیم نامدار
خلیفہ سید فریم آرواسی بود
شہر خالوین زید شد دارالعلوم
از فیوض قسطنطنیان لبر مند
صد فسوس آن مہربانان شد بان
سینہ صد و شست سال
۱۳۶۳ھ
تکر اینر دگر پیش بہشت عشق
از فیوض چارہ جو مسرور شد
از رسالتش فہیمان خرمند
از تو فولہم کے ذرا غفران من

کے چرخ راہ بود و کامدار
بعد وفات او کثیر الدرس بود
با علوم ظاہری باطن علوم
جملہ با اسلام بولان لبر مند
از فیوض ذات شد خالی جان
گشت نامش درج اسماء الرجال
ابن روحانی حسین حلی عشق
و از فیوض چارہ جو مسرور شد
قافی نادان مردان مستمند
ہم برابرے دوستای یاد و گنون

نظم سقہ آقافی محمد حبیب الحق مقام پر مولی ضلع مردان پاکستان

نہی تہی ہو گند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِیْنِ کِتَابِ (مِفْتَاحِ النِّجَاةِ) رَاشِیْخِ الْاِسْلَامِ
قَدْوَةِ الْاِنَامِ اَبُو نَصْرٍ اَحْمَدُ بِنِ اَبِی الْحَسَنِ النَّامِقِ الْجَامِیِ قَدْسِی
تَصْنِیْفِ کَرْدِهٖ اِسْتِ اِیْشَانِ دَرَسَالِ چَهَارِ صَدِّ وِچْهَلِ وِیْکِمِ تَوْلِدِ
وَدَرْ سَنَهٗ پِنْجِ صَدِّ وِیْ وِشْتَمِ وِفَاتِ یَافْتَهٗ اِسْتِ بِنَایِ اِیْنِ کِتَابِ بِرِ
هَفْتِ بَابِ نَهَادَهٗ اِسْتِ بَابِ اَوَّلِ دَرِیْ اِیْمَانِ وِتْوَحِیْدِ اِسْتِ وِبَابِ دَوِیْمِ
دَرْ سَنَتِ وِجْمَاعَتِ وِبَابِ سِیَوْمِ دَرِ تَوْبَهٗ وِبَابِ چَهَارِمِ دَرِ اِسْتِقَامَتِ
بِرِطَاعَتِ وِبَابِ پِنْجِمِ دَرِ مَبَاحِ بِحِجَّتِ وِزْهَدِ وِوَرَعِ وِتْقَوِیِ وِبَابِ شِشْتَمِ
دَرِ قِنَاعَتِ وِبَابِ هَفْتَمِ دَرِیْ اِنْ رَاہِ صَدِیْقَانِ اِسْتِ اَصْلِ اِیْنِ کِتَابِ دَرْ

نِیْخَانَهٗ عَمُو

وَضَّ اِسْتِ

لِیْهٖ دَوْلَتِ

مِ اِسْتَنْبُولِ

لِیْ دَسْتِ

مِیْ گِشْتَهٗ

بِمَامِ رَبَّانِیِ

رِیْ اَنْ

۱۰۳۴ (۳۱۰۱)

سَرْهِنْدِ اِسْتِ

اَرْوَاہِیِ

عَا صِی

Baskı: İhlâs Matbaacılık ve Dağıtım A.Ş.
Cağaloğlu-İST. Tel: 520 97 82

İşbu (Miftâh-un-necât) kitabını Ahmed Nâmîkî Câmî yazmıştır. Kendisi Horasan âlimlerinden olup 536 "m. 1142" da vefât etmiştir. Kitabını yedi kısım olarak tertip etmiştir. Birinci kısım îmân ve tevhîd, ikinci kısım ehl-i sünnet ve cemâat, üçüncü kısım tevbe, dördüncü kısım tâat ve ibâdetle istikamet, beşinci kısım mübâh ve kazançlarda iyi niyet sâhibi olmak, altıncı kısım kanaat ve rızâ, yedinci kısım sâlih ve sâdik olmak üzerinde bilgi vermektedir. Sonuna İmâm-ı Rabbânînin kitabının ikinci cildinden doksanbeşinci mektubu eklenmiştir. İmâm-ı Rabbânî 1034 "m. 1624" senesinde Hindistanda vefât etmiştir. Kitabın hepsi farsçadır, içinde Osmanlıca yazı hiç yoktur.

This work, Miftâh-un-najât, was written by Ahmad Nâmîqî Jâmî. He was one of the 'ulamâ' of Khurasân and passed away in 536 A.H. (1142). His work is composed of seven parts giving information on:

İmân and tawhîd in the first part;

Ahl-i Sunnat wa 'l-Jamâ'at in the second part;

Tawba in the third part;

Direction in tâ'at and 'ibâdat in the fourth part;

Having good intention in mübahs and earning
in the fifth part;

Qanâ'at and ridâ in the sixth part;

Being sâlih and sâdiq in the seventh part.

The ninety-ninth letter in the second volume of İmâm-i Rabbânî's book is appended. İmâm-i Rabbânî passed away in India in 1034 A.H. (1624). The whole text is in Persian. It does not contain any Ottoman writing.

Price: 50 TL.

İşbu (Miftâh-un-necât) kitabını Ahmed Nâmîkî Câmî yazmıştır. Kendisi Horasan âlimlerinden olup 536 "m. 1142" da vefât etmiştir. Kitabını yedi kısım olarak tertip etmiştir. Birinci kısım îmân ve tevhîd, ikinci kısım ehl-i sünnet ve cemâat, üçüncü kısım tevbe, dördüncü kısım tâat ve ibâdetle istikamet, beşinci kısım mübâh ve kazançlarda iyi niyet sâhibi olmak, altıncı kısım kanaat ve rızâ, yedinci kısım sâlih ve sâdik olmak üzerinde bilgi vermektedir. Sonuna İmâm-ı Rabbânînin kitabının ikinci cildinden doksanbeşinci mektubu eklenmiştir. İmâm-ı Rabbânî 1034 "m. 1624" senesinde Hindistanda vefât etmiştir. Kitabın hepsi farsçadır, içinde Osmanlıca yazı hiç yoktur.

This work, Miftâh-un-najât, was written by Ahmad Nâmîqî Jâmî. He was one of the 'ulamâ' of Khurasân and passed away in 536 A.H. (1142). His work is composed of seven parts giving information on:

İmân and tawhîd in the first part;

Ahl-i Sunnat wa 'l-Jamâ'at in the second part;

Tawba in the third part;

Direction in tâ'at and 'ibâdat in the fourth part;

Having good intention in mübahs and earning
in the fifth part;

Qanâ'at and ridâ in the sixth part;

Being sâlih and sâdiq in the seventh part.

The ninety-ninth letter in the second volume of İmâm-i Rabbânî's book is appended. İmâm-i Rabbânî passed away in India in 1034 A.H. (1624). The whole text is in Persian. It does not contain any Ottoman writing.

Price: 50 TL.